

رساله عصمتیه

ملا عبدالرحیم بن کرم علی پاچناری اصفهانی

- از علمای سده سیزدهم هجری -

تصحیح و تحشیه جویا جهانبخش*

چکیده

ملا عبدالرحیم بن کرم علی پاچناری (/ پای چناری) اصفهانی که از عالمان دینی سده سیزدهم هجری است، از نویسندگانی است که جوانب متعددی از فرهنگ و اندیشه دینی عصر خویش را برای ما ترسیم می‌کنند. رساله عصمتیه او که یکی از آثار متعدد و ابتکارآمیز برجای مانده از وی است، از چه و چون و چند مقوله کلامی «عصمت»، سخن می‌دارد، و به موضوعاتی چون چرائی استغفار معصومان - علیهم السلام - می‌پردازد، و در کنار اینهمه، آرائی چون عصمت حضرت زینت - سلام الله علیها - را نیز مجال طرح می‌دهد. در اینجا متن مصحح و محشای این رساله در معرض دید و داوری دانش‌پژوهان قرار می‌گیرد.

کلیدواژه: رساله عصمتیه، ملا عبدالرحیم بن کرم علی پاچناری، عصمت.

*. پژوهنده در متون ادبی، کلامی و حدیثی (حوزه علمیه اصفهان).

پیشگفتار پژوهنده

هرگاه چون و چند و پیشینه شکل‌گیری ایران کنونی را در درازنای تاریخ بازکاویم، در خواهیم یافت که روزگار صفویان یک نقطه عطف در خط بلند و پرفراز و نشیبی است که به بازجستش در ایستاده‌ایم.

در این تاریخ تقریباً چهارصدساله که از سیطره سیاسی و فرهنگی صفویان تا امروز بر ما گذشته است، نوعی یکپارچگی نسبی و یک استمرار تقریبی در شاکله سیاست و اجتماع و فرهنگ و مذهب ما دیده می‌شود.

در همین موضوع مذهب، هر چند پیشینه تشیع در ایران به درازی تاریخ اسلام در سرزمین ماست و از دیرباز برخی از برجسته‌ترین عالمان شیعی از فرهنگ شهرهای شیعی ایران - چون قم و ری و سبزوار و کاشان - برخاسته‌اند، نحوه برگزاری بسیاری از آئینها و کثیری از کردارهای مذهبی ما و حتی اجزائی کلان از جهان‌نگری مذهبی عوام شیعیان ایران، آشکارا رنگ و بوی فکر و فرهنگ روزگار صفوی دارد و با استمرار شگفت در درازنای این چند صد سال پائیده و پیش آمده است.

از همین روی، بررسی مواریث مکتوب این چند صد سال اخیر، از دید پیوستگی فکر و فرهنگ کنونی ما با آنها، اهمیت فوق‌العاده می‌یابد.^۱

گرچه تحقیق در تراث شیعی سده‌های نخست اسلامی (تا قرن ششم)، از منظر دسترسی به «ریشه‌ها» و «اصالت»ها، واجد ضرورت و اهمیت است، بررسی تراث متأخر، به عنوان دهلیز نزدیک‌تر و پیوسته‌تر به امروز ما که با شاکله فرهنگ امروزین ما متناسب‌تر است، نیز بایسته می‌نماید.

در این میان کاوش در آثار نویسندگانی که جوانب متعدّدتری را از این مسیر برای ما به تصویر می‌کشند، از جهاتی سودبخش‌تر است.

نگارنده این سطور بررسی در آثار عبدالرحیم بن کرم علی پانچاری (/ پای چناری) اصفهانی را که از عالمان دینی سده سیزدهم هجری است،^۲ به انگیزه بهره‌وری از همین سودمندیهای اینگونه متون آغازیده است.

پیش از این رساله شرح بر بعض فقرات زیارت اربعین وی به اهتمام این کمترین پیشکش اهل فضل گردیده است،^۳ و اینک رساله عصمتی او را در معرض دید و داوری دانش پژوهان قرار می‌دهم.

او در این رساله از چه و چون و چند مقوله کلامی «عصمت» سخن می‌دارد، و به

موضوعاتی چون چرائی استغفارِ معصومان - علیهم السلام - می‌پردازد، و در کنار اینهمه، آرائی چون عصمتِ حضرت زینب - سلام الله علیها - را نیز مجال طرح می‌دهد. تصحیح رساله حاضر بر بنیاد دستنوشته آن که در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۵۴۶۱ در «کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی» در قم نگاهداری می‌شود و پاچناری به خط خود آن را اصلاح و تکمیل کرده است، صورت گرفته؛^۴ و شایان یادکرد است که در ساماندهی متن این رساله يك کلمه از آن حذف گردید.

پی‌نوشت‌های پیشگفتارِ پژوهنده

۱. شادروان استاد دکتر عبدالحسین نوائی در گفتگویی می‌گوید: «... دوره قاجاریه دوره‌ای است که بد یا خوب، اثراتش هنوز در زندگی ما باقی است. من نظرم این است که در تاریخ، بخش‌های زنده‌تر و نزدیک‌تر را باید بیشتر بررسی کرد. درست است که آل بویه هم جزو تاریخ کشور ماست ولی اینک تمام زندگی ما متأثر از مسائل صد سال اخیر است، نه مسائل نهصد سال پیش. ما برای شناخت وضع خودمان و شناخت علاج دردهایمان باید این دوره‌های نزدیک‌تر را بشناسیم، چون مستقیماً از آنها تأثیر پذیرفته‌ایم، نه از آن دوره‌های آقدم. مثلاً دوره هخامنشی، جزو تاریخ ماست، اما داریوش در زندگی امروز ما آنقدر اثر نگذاشته است، یعنی امروز ما با مسائل مربوط به استعمار، مسائل مربوط به جنگ بین‌المللی اول و دوم و مسائل مربوط به رقابت روس و انگلیس، مسائل مربوط به همین استعمار جدید و استعمار قدیم، رو به رو هستیم.» (مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوائی، گردآوری و گزینش: إلهام ملک‌زاده، ص ۶۳۷).

۲. درباره وی افزون بر آنچه در فقیه ربّانی (صص ۷۷۶-۷۷۸) گفته‌ایم، - إن شاء الله الرَّحمن - در مقال دیگری بشرح‌تر سخن خواهیم گفت.

۳. در مجموعه فقیه ربّانی، صص ۷۷۵-۸۱۲.

۴. از صدیق ارجمند و پژوهنده نیک‌آهنگ، حجّة الإسلام و المسلمین شیخ علی فاضلی - دامّ إفضالُه -، سیاسها دارم، که تصویر مجموعه یاد شده به پایمردی حضرتش فراهم و برای داعی به اصفهان ارسال گردید.

رسالة عصمتیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ أَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ الْمَعْصُومِينَ مِنَ الزَّلَّةِ وَالْخَطَاةِ وَالْمُطَهَّرِينَ مِنَ دَنَسِ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي أَمِنَاناً بِهِمْ مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْمَعْصُومِينَ الْأَنْجَبِينَ الْأَكْرَمِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِ الْأَنْجَسِينَ الْمَلْعُونِينَ إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ.

أَمَّا بَعْدُ، پس چنین گوید بنده مجرم درگاه خداوند رحیم، عبدالرحیم بن مرحوم کرم علی اصفهانی پای چناری که:

این مختصریست در خصوص ثبوت عصمت انبیاء و اولیاء - عَلَیْهِمُ السَّلَام - و عدم عصمت غیر ایشان.^۱ بدان که «عصمت» در لغت به معنی منع است. پس عصمة الله للعبد مَنَعُهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ.^۲ و معنی این که پیغمبر یا امام معصوم است یعنی ممنوع است از معصیت، و مانع، خداوند عالم است که منع می‌کند و نگاه می‌دارد او را از معصیت به لطف و مرحمت خود، چنانچه در دُعا می‌خوانی: یا عاصم!^۳ نه آنکه پیغمبر و امام عملی کرده باشند که مستحق نعمت عصمت شده باشند. پس خداوند مُنعم به نعمت ابتدائیّه خودش - که معنی یَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا^۴ بوده باشد - انبیاء و ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - را معصوم و ممنوع فرموده است از معاصی ابتداءً که ایشان از ابتداء ایجاد معصوم بوده‌اند و گناه نکرده‌اند، نه عمداً، نه سهواً، و نه جهلاً، و نه غفلاً، نه صغیره و نه کبیره، بل هُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَتَعَلَّقُ بِهِ الرَّعِيَّةُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ.

و روایت شده است از علی بن الحسین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - که: الْأَمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَتَعْرِفُ. قِيلَ: فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ قَالَ: الْمَعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾.^۵ وَ فِي الْأَصْطِلَاحِ عِنْدَ الْعَدْلِيَّةِ: هِيَ اللَّطْفُ الْمَانِعُ لِلْمُكَلَّفِ مِنْ تَرْكِ الْوَأَجِبَاتِ وَ فِعْلِ الْمَحْرَمَاتِ يَفْعَلُهُ اللَّهُ بِهِ غَيْرَ مَانِعٍ مِنَ الْقُدْرَةِ وَ هُوَ مَانِعٌ مِنَ الدَّاعِي.

بدان که عصمت کیفیتی است که ملتزم باشد امور اربعه را: اول: صدق اقوال از جهت آن که عصمت منع می‌کند او را از ایراده کذب با قدرت داشتن بر کذب. دوم: ^۷حُسن افعال از جهت آنکه عصمت منع می‌کند معصوم را از ایراده افعال قبیحه با قدرت بر آن. سیم: ^۸حفظ حقوق از تعطیل از جهت آن که عصمت اقتضا می‌کند صلاح را. چهارم: حفظ نظام معاش و معاد از مرتکب شدن چیزی که موجب فساد و اختلال در آنها باشد.

فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عِصْمَةَ عَبْدِهِ غَمَسَهُ فِي أَنْوَارِ صِفَاتِهِ بِحَقِيقَةٍ مَا هُوَ أَهْلُهُ فِي بَدءِ شَأْنِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ فَانْكَشَفَتْ عَنْهُ الظُّلُمَاتُ فَكَانَ بِمَحَبَّتِهِ نَفْسَهُ يَمِيلُ حَيْثُ مَالَتْ مَحَبَّةُ اللَّهِ لَا يُفَارِقُ رِضَا اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُ، بَلْ يَكُونُ مَحَلَّ إِرَادَتِهِ وَخِرَانَةِ مَحَبَّتِهِ وَ مُتَعَلِّقِ رِضَاهُ كَمَا رُوِيَ عَنْهُمْ - ع - : إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ.⁹

اعلم ان العصمة نور؛ منه ذاتي و عرَضِي.

فَالذَّاتِي عِصْمَةُ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ - خَاصَّةً كَالشَّمْسِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُبِيرًا﴾¹⁰ وَ ﴿وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا﴾¹¹ تَأْوِيلُهَا فِيهِ - ص - وَ هُوَ الشَّمْسُ الْوَهَّاجَةُ وَ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ إِلَى الْوَقَادِ ﴿وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَجَّاجًا﴾¹² الْمُعْصِرَاتُ الْأُمَّةُ - ع - وَ مَاءٌ تَجَاجًا أَي مَنصَبًا وَ هُوَ الْعِلْمُ يَشْجُونَهُ تَجًّا.

وَ الْعَرَضِي عِصْمَةُ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - عَلَى اخْتِلَافِ مَرَاتِبِهِمْ لِأَنَّهَا شِعَاعُ عِصْمَةِ الْأُمَّةِ - ع - ، فَالْقِيَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى حَسَبِ نُورِ الْقَائِمِ بِهِ مِنَ الذَّاتِي وَ الْعَرَضِي فَإِذَا طَرَقَ سَمْعَكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَعْصُومُونَ، فَلَا تَتَوَهَّمُ اتِحَادَ الْعِصْمَتَيْنِ وَ لَا أَنَّهُمَا مِنْ بَابِ الْمُشْكِكِ، لِأَنَّ أَفْرَادَ الْمُشْكِكِ تَجْمَعُهَا حَقِيقَةٌ وَاحِدَةٌ فِي جِنْسٍ أَوْ نَوْعٍ لِأَنَّهُمَا عِلَّةٌ وَ مَعْلُولٌ وَ مُؤَثَّرٌ وَ أَثَرٌ، فَلَا يَصْدُقُ عَلَيْهِمَا ذَلِكَ إِلَّا بِاعْتِبَارِ دَخُولِهِمَا فِي مَطْلَقِ الْوُجُودِ.

وَ بَدَانِ كَمَا أَنَّ أَوَّلَ دَرَجَةٍ مَخْلُوقٍ عَدَمَ عِصْمَتِهِ اسْتِثْنَاءً مَا خَرَجَ بِالذَّلِيلِ كَمَا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأُمَّةَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - بُوْدَةٌ بِأَشْنَدٍ. وَ مُؤَيَّدٌ أَيْنَ أَوَّلِ آيَةٍ شَرِيفَةٍ اسْتِثْنَاءً كَمَا: ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَاتَتَّعَلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.¹³ بِسِ خَدَاوَنِدِ عَالَمِ تَعْدَادِ فَرْمُودَةٍ اسْتِثْنَاءً نَعْمَتِهَايِ خُودِ رَا وَ فَرْمُودَةٍ اسْتِثْنَاءً كَمَا خَدَاوَنِدِ عَالَمِ بِيْرُونِ آوَرْدِ شَمَا رَا اَزِ شَكْمِ مَادِرْهَائِي خُودِ دَرِ حَالْتِي كَمَا بُوْدِيدِ كَمَا نَعْمِي دَانَسْتِيدِ چِيْزِي اَزِ مَنَفْعَتِهَا وَ ضَرَرْهَائِي خُودِ رَا دَرِ اَنِ حَالْتِ، وَ مَقَرَّرِ فَرْمُودِ اَزِ بَرَايِ شَمَا گُوشِهَا وَ چِشْمِهَا وَ دِلْهَا، تَا اِيْنِكَمَا شَكْرَ كَنِيْدِ بَرِ اَنِ نَعْمَتِهَا وَ حَمْدِ كَنِيْدِ اُو رَا. بِسِ مُرَادِ اِيْنَسْتِ كَمَا: تَفَضَّلِ فَرْمُودِمِ بَرِ شَمَاهَا بِي حَوَاسِ صَحِيْحَةٍ كَمَا رَاهِهَايِي بُوْدَةٍ بِأَشْنَدِ بِي سُوِي عِلْمِ بِي مُدْرَكَاتِ وَ تَفَضَّلِ فَرْمُودِمِ بَرِ شَمَا بِي قُلُوبِ وَ دِلْهَائِي كَمَا بِيْفَهْمِيْدِ شَمَاهَا أَشْيَا رَا زِيْرَا كَمَا قُلُوبِ مَحَلِّ مَعَارِفِ اَنْدِ. وَ وَجْهِ اسْتِدْلَالِ اِيْنَسْتِ كَمَا خَطَابِ «كُم» عَامِ اسْتِ: «كُم» شَامِلِ اسْتِ جَمِيْعِ مُكَلَّفِيْنَ جِنِّ وَ اِنْسِ رَا كَمَا دَرِ حَالْتِ خُرُوجِ اَزِ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِ جَاهِلِ بُوْدِيدِ وَ جِهْلِ مَسْتَلْزِمِ عَدَمِ عِصْمَتِ اسْتِ. بِسِ جَمِيْعِ خَلْقِ جَاهِلًا اَزِ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِ بِيْرُونِ اَمْدِهْ اَنْدِ

مگر انبیاء و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - که آیه مُخَصَّص شده است به غیر ایشان،^{۱۴} نظر به آیات و اخبار کثیره که ایشان - ع - در اَوَّلِ خَلْقَتِ که عالمِ ذَر بوده باشد، عالم بوده‌اند به علمِ لَدُنِّي كُلُّ بِحَسَبِهِ، که هر يك از انبیاء به حسبِ مقامِ خود عالم بوده‌اند به احکامِ الهی در حقی خود و رعیتِ خود.

فَإِنْ قُلْتَ که عالم بودن مستلزم عصمت نیست، قُلْتُ: مطلق علم مستلزم عصمت نیست و لکن علمِ لَدُنِّي مستلزم عصمت است، و علمِ جمیع پیغمبران و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - لَدُنِّي است، لهذا علمِ لَدُنِّي و عصمت مقرون به هم می‌باشد.

مؤلفِ مُجَرَّم گوید: استدلال نمودن به این آیه شریفه مذکوره در خصوص عدم عصمتِ موجوداتِ اِلَّا مَا خَرَجَ، مِمَّا اَلَّهَمَنِي اللهُ اِثْمًا و لَمْ اَجِدْ اَحَدًا مِنَ الْمُفْسِرِينَ وَ غَيْرِهِمْ تعرّض به.

و اَيْضًا مؤيّد بر این اصل مذکور، این آیه شریفه است که: ﴿وَمَا اَبْرَأُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^{۱۵} یعنی: بری نمی‌دانم نفس خود را از لغزشها به علت آنکه جنسِ نفس هر آینه بسیار امرکننده است به بدی و گناه مگر بعضی آن کسانی را که ترحم فرموده است پروردگار من به عصمت و توفیق که به عصمت بری و مُتَزَّه باشند از معصیت کردن؛ که جنابِ یوسف تَرَكَ زَنَائِي با زلیخا^{۱۶} را معلق نموده است به عصمت و حفظِ خداوندِ عالم او را؛ که اَلْف و لَامِ ﴿النَّفْسِ﴾ اَلْف و لَامِ جنس است که جنسیت آن مؤيّدِ اصل است. ﴿اِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^{۱۷} اَي يَغْفِرُ مِثْلَ النَّفْسِ و يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِالْعِصْمَةِ. اَيْضًا مؤيّد این اصل غَفَارِيَّتِ خداوندِ عالم است که یکی از اَسْمَاءِ او است و مقتضای ظهور آن وجودِ مُذْنِب است. پس نباید مذنبِ عاصی مأیوس و ناامید باشد؛ چه پدر و مادر ما دویم کسی بودند که بعد از وسوسه شیطان عصیان کردند و این صفت از ایشان به ما میراث رسیده است^{۱۸} و این دو نفر اَوَّلِ عِصَاةِ بودند؛ ولیکن پدر و مادر ما نَادِم و پشیمان و تائب شدند، و شیطان بر عصیان باقی ماند. پس اگر تو نیز در عقبِ معصیت ندامت هم رسانیدی و پشیمان شدی، فَطَرْتَ اَدَمَ بر تو غالب است، و اِلَّا سَجَّيْتِ شَيْطَانَ در تو هست، و از زُمَرَةَ ﴿شَارِكُهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ﴾^{۱۹} خواهی بود.

دیگر آنکه بعضی از اربابِ معرفت ذکر نموده است که: شبی در طوافِ خانه خدا عرض کردم: یا رب! اعصمني حتّى لا اعصيك! فَهَتَفَ هَاتِفٌ لِي مِنَ الْبَيْتِ: يا فلان! اِنَّكَ تَسْأَلُنِي الْعِصْمَةَ وَ كُلُّ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ يَطْلُبُونَ ذَلِكَ فَاِذَا عَصَمْتُهُمْ فَعَلَى مَنْ اَنْفَضَلُ وَ لِمَنْ اَعْفِرُ؟^{۲۰} یعنی: ای پروردگار من! حفظ کن مرا تا آنکه عصیان تو نکنم. پس ندا کرد

نداکننده‌ای از میانه خانه: ای فلان! تو سؤال می‌کنی از من عصمت را و همه بندگان مؤمن من هم این دعا را می‌کنند و همین مطلب را می‌خواهند. پس هر گاه من ایشان را حفظ کنم پس بر کی تفضل کنم و از برای کی بیمارزم گناه را؟

آباد خرابات ز می خوردن ماست خون دو هزار توبه در گردن ماست
گر من نکنم گناه رحمت که کند؟ آرایش رحمت از گناه کردن ماست^{۲۱}
و دیگر آنکه خاتم انبیاء - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فرمودند: لَوْلَا أَنَّكُمْ تُذْنِبُونَ وَ تَسْتَغْفِرُونَ
اللَّهُ يَخْلُقُ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُذْنِبُوهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا^{۲۲} اللَّهُ فَيَغْفِرَ لَهُمْ^{۲۳}؛ یعنی: هرگاه نبودید شماها
که گناه بکنید و طلب آمرزش بکنید از خداوند عالم، خَلَقَ می‌نمود خداوند عالم خَلَقِي
را تا آنکه گناه کنند پس از آن طلب مغفرت و آمرزش کنند از خداوند عالم، پس بیمارزد
خداوند عالم از برای ایشان.

مؤلف مجرم گوید: بندگان هم باید دنیا را مزرعه آخرت دانسته^{۲۴} اولاً به تخم افشانی
عقاید حقه در زمین دل پردازند، و ثانیاً به میاه طاعات آن را آبیاری نموده و از خار و
خاشاک معاصی و اخلاق زدیّه پاک سازند؛ بعد از آن بساط رجا و امیدواری گسترانیده،
مترقب نزل و وفود فیض بوده باشند تا خوشه‌های رحمت غیر متناهی پدید آید و
خرمنهای ثنوبات جاودانی از آن فراهم گردد.

أَيْضًا مَوْئِدِ این اصل، فقره مناجاتی است که حضرت امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ السَّلَام -
عرض می‌کند به درگاه الهی که: إِلَهِي! الذُّنُوبُ صِفَاتُنَا وَالْعَفْوُ مِنْ صِفَاتِكَ.^{۲۵}
أَيْضًا عرض می‌کند که: إِلَهِي! لَوْلَا أَنَّ الْعَفْوُ مِنْ صِفَاتِكَ لَمَا عَصَاكَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ.^{۲۶}
معنی فقره اول اینست که: خداوندا! گناهان صفات ماست، و عفو و بخشش از
صفات تو است. و معنی فقره دوم اینست که: خداوندا! هرگاه نبود عفو و بخشش از
صفات تو هر آینه عصیان نمی‌ورزید محبوب‌ترین خلق به سوی تو؛ یعنی: چون عفو از
صفات تو است، پس محبوب‌ترین خلق تو گناه را مرتکب می‌شود.
مؤلف مجرم گوید: محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند عالم، آدم و جمله [ای] از
انبیاء بودند که ترك اولی از ایشان سر زد.

بود عین عفو تو عاصی طلب	عرصه عصیان گرفتم زین سبب
چون به ستاربت دیدم کارساز	هم به دست خود دریدم پرده‌باز
رحمت را تشنه دیدم آب‌خواه	آب روی خویش بردم از گناه
چشم بر صد بحر و جُب افکنده‌ام	لاجرم خود را جُنُب افکنده‌ام
گشتم از دریای فیضت باخبر	آمد دست تهی تشنه‌جگر ^{۲۷}

أَيْضًا مُؤَيَّدِ اَيْنَ أَصْلِ اسْتِ، اَيْنَ حَدِيثِ شَرِيفِ كِهْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مِي فَرْمَايدِ كِهْ: رَسُولِ خُدَا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَرْمُودَنْدِ كِهْ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا بَنِي آدَمَ! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُمْ، وَكُلُّكُمْ عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتُمْ، وَكُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتُمْ^{۲۸}؛ يعنِي: كُلِّ شَمَاهَا گَمْرَاهِ هَسْتِيدِ مَگَرِ كَسِي رَا^{۲۹} كِهْ مِنْ هِدَايَتِ كَرْدِهْ بَاشِم، وَكُلِّ شَمَا فَقِيرِ هَسْتِيدِ مَگَرِ كَسِي رَا^{۳۰} كِهْ مِنْ غَنِي كَرْدِهْ بَاشِم، وَكُلِّ شَمَا هَالِكِ هَسْتِيدِ مَگَرِ كَسِي رَا^{۳۱} كِهْ مِنْ نَجَاتِ دَادِهْ بَاشِم.

و^{۳۲} مَجْمَلًا بَايِدِ دَانَسْتِ كِهْ اَزِ پِيغَمْبَرَانِ گَنَاهِ صَادِرِ نَمِي شُودِ وَلِيكِنِ چُونِ نَهَايَتِ مَرْتَبَهٗ كَمَالِ اِنْسَانِي اِقْرَارِ بِهْ عَجْزِ وَنَاتَوَانِي وَتَدَلُّلِ وَشَكْسْتِگِي اسْتِ لِهَذَا اَيْنِ مَعْنِي بَدُونِ صَدُورِ فِي الْجُمْلَهٗ مَخَالَفَتِي مَتَحَقِّقِ نَمِي شُودِ. پَسِ حَقِّ تَعَالَى گَاهِي اَنْبِيَاءِ وَدُوسْتَانِ خُودِ رَا بِهْ خُودِ مِي گِذَارَدِ كِهْ مَكْرُوهِي يَا تَرْكِ اَوْلَى اَزِ ايشانِ صَادِرِ گَرْدَدِ تَا بِهْ عَيْنِ اليَقِينِ بَدَانَنْدِ كِهْ اِمْتِيَازِ ايشانِ اَزِ سَايِرِ خَلْقِ بِهْ عَصْمَتِ وَتَأْيِيدِ^{۳۳} رَبَّانِي اسْتِ وَدَرَجَاتِ كَمَالِ ايشانِ بِهْ سَبَبِ هِدَايَتِ سُبْحَانِي اسْتِ، وَبِهْ سَبَبِ صَدُورِ اَيْنِ مَعْنِي، دَرِ مَقَامِ تَوْبِهٖ وَتَدَلُّلِ وَتَضَرُّعِ وَانكسارِ دَرَايَنْدِ، وَاَيْنِ مَعْنِي، مَوْجِبِ مَزِيدِ قُرْبِ وَمَحَبَّتِ وَكَمَالَاتِ وَعُلُوِّ دَرَجَاتِ ايشانِ گَرْدَدِ وَمَرْتَبَهٗ ايشانِ بِهْ اَضْعَافِ مُضَاعَفِ زِيَادِهٖ اَزِ پِيشِ اَزِ صَدُورِ اَيْنِ مَعْنِي اَزِ ايشانِ گَرْدَدِ. لِهَذَا حَقِّ تَعَالَى بِهْ شَيْطَانِ خَطَابِ فَرْمُودِ كِهْ: بَدْرَسْتِي كِهْ بِنْدِگَانِ مَرَا تُو بَرِ ايشانِ تَسَلُّطِ نَدَارِي مَگَرِ اَنهَا كِهْ مَتَابَعَتِ تُو مِي نَمَايَنْدِ اَزِ گَمْرَاهَانِ؛^{۳۴} زِيْرَا كِهْ اِگَرِ شَيْطَانِ ايشانِ رَا اِنْكَ لَغْزَشِي بَدِهْدِ بَزُودِي اَلطَّافِ سُبْحَانِي شَامِلِ حَالِ ايشانِ گَرْدِيدِهٖ بِهْ رَغْمِ اَنْفِ شَيْطَانِ دَرَجَاتِ ايشانِ رَفِيْعِ تَرِ وَمَرَاتِبِ قُرْبِ وَمَحَبَّتِ ايشانِ فَرْوَنِ تَرِ مِي شُودِ؛ چِنَانچِهٖ دَرِ قِصَّةٖ آدَمِ مِي فَرْمَايِدِ كِهْ: ﴿وَ عَصَى^{۳۵} آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^{۳۶} يعنِي: آدَمِ عَصِيَانِ وَرَزِيدِ پُرُورِدِگَارِ خُودِ رَا وَگَمْرَاهِ شُدِ. پَسِ خُدَاوَنْدِ عَالَمِ او رَا بَرِگَزِيدِ وَتَوْبَهٗ او رَا قَبُولِ فَرْمُودِ وَبِهْ دَرَجَاتِ قُرْبِ وَمَعْرِفَتِ خُويشِ هِدَايَتِ نَمُودِ.

و^{۳۷} اِگَرِ اِنْكَ تَأَمَّلِ وَتَفَكَّرْ نَمَائِي دَرِ اَيْنِ مَطْلَبِ بِهْ عَقْلِ مُسْتَقِيمِ حَكْمَتِهَا بَرَايِ وَجُودِ شَيْطَانِ وَتَزْيِينِ^{۳۸} شَهْوَاتِ دَرِ نَفْسِ بَرِ تُو ظَاهِرِ مِي شُودِ. وَبِسي ظَاهِرِ اسْتِ كِهْ اِرْتِكَابِ تَرْكِ اَوْلَى كِهْ مَوْجِبِ سِيصِدِ سَالِ تَضَرُّعِ وَزَارِي كَرْدَنِ شُودِ دَرِ دَرِگَاهِ خُدَاوَنْدِ^{۳۹} عَيْنِ صِلَاحِ او اسْتِ، وَ اِگَرِ بَظَاهِرِ او رَا اَزِ بَهْشَتِ جِسْمَانِي بِيْرُونِ كَرْدَنْدِ اَمَّا بِهْ تَوْبِهٖ وَاِنَابِهٖ وَتَضَرُّعِ او رَا دَرِ بَهْشَتِهَايِ قُرْبِ وَمَحَبَّتِ وَمَعْرِفَتِ سُبْحَانِي دَاخِلِ كَرْدَنْدِ. بِهْ هَرِ قَطْرَهٗ اِي كِهْ اَزِ دِيْدَهٗ مَبَارِكِ او رِيخْتِهٖ شُدِ، دَرِ بَاغْهَائِي مَحَبَّتِ وَقُرْبِ او مِيْوَهٗ هَا بِهْ بَارِ اَمْدِ وَدَرِ بَسَاتِيْنِ مَعْرِفَتِ او اَنْوَاعِ رِيَاحِيْنِ وَاَلْوَانِ كُلُّهَا شَادَابِ گَرْدِيدِ، وَ هَرِ آهِي كِهْ كَشِيدِ، خَرْمَنْ سُوَزِ گَنَاهِ

صدهزار عاصی و مُجرِم گردید، و به هر ناله‌ای چندین لَبَّیک از درگاهِ عزّت و جلالِ ربّانی شنید، و به هر اندوهی سرمایه‌ی شادیِ اَبَدی برای خود مهیّا گردانید، و هر مُرواریدِ اشکی که از دیده‌ی دریانشان خود بارید دُرّ شاهوارِ تاجِ عزّتش گردید، و هر سرشکِ خونین که بر چهره‌ی محبّت‌گُزین او روان گردید مانند لعلِ آبدارِ اکلیلِ رفعتش را زیبایی^{۴۰} بخشید. و یك جهتِ تفضیلِ انسان بر مَلَك اینست. و کمالِ مرتبه‌ی محبّت و معرفت غالباً بدونِ این مُیسّر نمی‌شود و نیز مُقَرَّبان را در هر تغییر^{۴۱} حالی یا منتقل شدن از درجه‌ی قُرب و مؤانست و متوجّه شدن به امورِ ضروریّه‌ی هدایتِ خَلق و معاشرت با ایشان یا ارتکابِ بعضی از لَذاتِ حلال چون به مرتبه‌ی اولی‌ی عود می‌فرمایند در درگاهِ عالمِ الأسرار به قَدَمِ عجز و انکسار ایستاده زبانِ افتقار و اعتذار می‌گشایند و نسبتِ گناهانِ بزرگ و جُرْمهایِ عظیم به سببِ یك لحظه‌ی جرمان و هجران به خود می‌دهند؛ چنانچه در مناجاتهایِ انبیاء و مُرسَلین و اُئمه‌ی طاهرین - ع -، خصوصاً حضرتِ سیدالساّجِدین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعین -، ظاهر است. و در این مقام سخن بسیار است و مجالِ حرفِ تنگ است و معنی نازکست و عقلها قاصر است؛ و هر که از این دریا قطره‌ای چشیده است یا از رَحیقِ مِخْتومِ محبّتِ بهره‌ای به کامِ جاننش رسیده است و از نَشَاء^{۴۲} قُرب و مناجاتِ لَدُنّی یافته است و از ساحلِ دریایِ محبّتِ دامنی‌تر کرده است و از مرتبه‌ی زاهدانِ خشکِ اندکی برتر نشسته است یا اندکی حلاوتِ آبِ شورِ گریه‌ی محبّت را یافته است یا چاشنیِ آبِ دیده‌ی توبه‌کاران را شناخته است، قدرِ این تحقیق را می‌داند.

و بدان که هر کس از بنی نوعِ انسان که از میدانِ عدم به صحرایِ وجود^{۴۳} آمده، بغیر از انبیاء و اوصیاء و اُئمه‌ی هُدی - عَلَیْهِمُ السَّلَام - و ملائکه‌ی مُقَرَّبین، میانِ خود و خدا گناهکارند و البته از ایشان عمل ناشایسته سر زده است که مقصّر و مُجرِم‌اند. لهذا مُقَرَّبانِ درگاهِ احدیّت و مَحَرّمانِ بارگاهِ صمدیّت با وجودِ عصمت و تَقَدُّسِ ذاتِ خود را در معرضِ گناهکاران و خطاپیشگان درآورده‌اند تَنْبِیْهاً لِلْقَوْمِ. و از اَکْثَرِ أَحَادِیثِ و اَدْعِیَهِ مَأْثُورِه و کلامِ اهلِ بیْتِ رسالت - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ -، این معنی ظاهر است.

و هر گاه ایشان خود را صاحبِ گناه دانند، پس بینی که حالِ ما اَشْقِیاء چون است؟ ناکرده گناه در جهان کیست؟ بگو وانکس که بدی نکرد، چون زیست؟ بگو^{۴۴} و جنابِ مُقَدَّسِ اِلَهِیِ بَابِ توبه و رحمتِ خود را گشوده است بر بندگان، بی‌حاجب و دربان، و ساحتِ دستگاهِ اِنابِت و بازگشت را وسعتِ عظیمی داده است که از ابتدایِ تکلیف تا وقتی که جان به حلقوم برسد و معاینه‌ی امورِ آخرت مشخص نشود،^{۴۵} بازگشت می‌تواند کرد و از ایشان مجزی است به نحوی که قلمِ عفو بر جرایمِ گناهکاران می‌کشد.

تحقیق شریف: بدان که رحمت از مقتضیات ذات مقدس خداوند عالم است، به خلاف غضب و سخط و عذاب که از مقتضیات ذنوب و معاصی بندگان است؛ چنانچه حضرت سیدالشاگردین - صلوات الله علیه - در صحیفه در دعاء دهم می فرماید: وَأُولَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَةً مِّنِ اسْتِرْحَامِكَ وَ عَوْثٌ مِّنِ اسْتِعَاثِ بِكَ،^{۴۶} یعنی: و سزاوارترین امرها به تو در بزرگواری تو، رحمت کردن کسی است که طلب رحمت کند از تو و فریاد رسیدن کسی است که طلب فریادرسی کند از تو. «فِي عَظَمَتِكَ» حال است از ضمیر مخاطب که در «بِكَ» است و «فِي» از برای ظرفیت مجازی است؛ یعنی: مُتَمَكِّنًا فِي عَظَمَتِكَ؛ مانند تمکن حال در محل. پس آن بر سبیل استعاره تبعیه^{۴۷} است. و عَظَمَتِ حَقِّ تَعَالَى به معنی تجاوز قدر او است در حدهای عقول تا آنکه تصور احاطه بکند و حقیقت او [احاطه] کرده نشود.

و دیگر آنکه آن بزرگوار در صحیفه عرض می کند به درگاه الهی: وَ أَنْتَ الَّذِي عَفَوَهُ أَعْلَىٰ مِنْ عِقَابِهِ؛^{۴۸} یعنی: و تویی آنکه عفو او بلندتر است از عقاب او. و اَعْلَىٰ است یعنی غالب تر است و اشتقاقش از «عَلَا فَلَانٌ فَلَانًا» است به معنی آنکه بر او غالب گردید و او را مقهور خود ساخت؛^{۴۹} و از آن است که حق تعالی فرموده است: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾^{۵۰}؛ یعنی: مترس که تو غالب بر ایشان خواهی بود.

و چون که عفو خیر است و آن مطلوب بالذات است، و عقاب شر است و آن مطلوب بالعرض است، و آنچه مطلوب بالذات است راجح و غالب می باشد بر آنچه مطلوب بالعرض است، پس می باشد عفو حق تعالی اَعْلَىٰ از عقابش.

و روایت کرده اند که حارث بن ۵۱ حبیب^{۵۲} به خدمت حضرت رسالت پناه - ص - عرض کرد که: من مردی هستم که همیشه ارتکاب گناهان می نمایم. حضرت به او فرمود که: پس توبه کن به سوی حق تعالی. ابن حبیب گفت که: من توبه می کنم پس عود می کنم به سوی گناهان. فرمود که: هر وقت گناهی کنی توبه کن. و بعد از آن فرمود که: عفو حق تعالی زیادت است از گناهان تو، ابن حبیب!

و این نص است در این که ذنوب و معاصی که مقتضی عقاب و انتقامند غالب نمی آیند بر عفو حق تعالی و هر چند که بسیار باشند، بلکه عفو حق تعالی غالب بر آنهاست. پس عفو حق تعالی اَعْلَىٰ از عقابش خواهد بود.

و در قرآن مجید واقع شده که: هر چه برسد به شما از مصیبتی پس آن به سبب آن چیز است که دستهای شما کسب آن کرده است و حق تعالی عفو می نماید از بسیار.^{۵۳}

و در حدیث وارد شده است که: به خدا قسم که می‌آموزد حق تعالی در روز قیامت
آموزشی که خُطور نکرده باشد هرگز بر دلِ اَحَدی حَتّی آنکه ابلیس گردنِ خود را
می‌کشد از برای آرزوی آنکه شاید آموزش به آن برسد.^{۵۴}

تذنیب: خاتم انبیاء - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ^{۵۵} - می‌فرماید: لِيَعَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ
اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ.^{۵۶} یعنی: هر آینه فرو می‌گیرد بر قلب من پرده‌ای و بدرستی که من
هر آینه استغفار و طلبِ آموزش می‌کنم از خدا در روزی صد مرتبه.

^{۵۷} آیا چه چیز مُراد است از این پرده قلب و از این استغفار؟ فَيُقَالُ: لَمَّا كَانَ قَلْبُ النَّبِيِّ
- ص - أَتَمَّ الْقُلُوبِ صَفَاءً وَ أَكْثَرَهَا ضِيَاءً وَ أَعْرَفَهَا عِرْفَانًا، وَ كَانَ - ص - مُعَيَّنًا مَعَ ذَلِكَ
لِتَشْرِيعِ الْمِلَّةِ وَ تَأْسِيسِ السُّنَّةِ، مُبَسَّرًا^{۵۸} غَيْرَ مُعَسَّرٍ، لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنَ التَّنْزِيلِ إِلَى الرَّحْصِ وَ
الْإِلْتِفَاتِ إِلَى حُطُوطِ النَّفْسِ مَعَ مَا كَانَ - ص - مُمْتَحِنًا بِهِ مِنْ أَحْكَامِ الْبَشَرِيَّةِ، فَكَانَ إِذَا
تَعَاطَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ أَسْرَعَتْ كُدُورَةٌ مَّا إِلَى الْقَلْبِ لِكَمَالِ رَقَّتِهِ وَ فَرَطٌ نُورَانِيَّةٍ، فَإِنَّ الشَّيْءَ
كُلَّمَا كَانَ أَرْقً وَ أَضْفَى كَانَ وَرُودُ الْمُكَدِّرَاتِ عَلَيْهِ أَبْيَنُ وَ أَهْدَى. وَ كَانَ - ص - إِذَا أَحَسَّ
بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عَدَّهُ عَلَى النَّفْسِ ذَنْبًا فَاسْتَغْفَرَ مِنْهُ.^{۵۹}

و در حدیث است که حضرتِ امام جعفر صادق - ع - فرمود که: مردی گناه می‌کند و
خدا به جهتِ آن گناه او را داخل بهشت می‌کند. راوی می‌گوید که: عرض کردم: به جهتِ
گناه داخل بهشت می‌شود؟! فرمود: بلی. گناه می‌کند پس همیشه از آن گناه خود
ترسانست و نفسِ خود را دشمن دارد؛ به این جهت خدا او را به بهشت می‌برد.^{۶۰}

بیت

گنهکارِ اندیشه‌ناک از خدای بسی بهتر از عابدِ خودنمای^{۶۱}
بس خورند مخلوق، عصیان و مخالفت است، و خورند خداوندِ عالم، مغفرت و
آمزش است.^{۶۲}

دارم گنهی ز قطره^{۶۳} باران بیش

از شرم گنه فکنده‌ام سر در پیش

آواز آمد که سهل باشد درویش

تو در خورِ خود کُنّی و من در خورِ خویش^{۶۴}

و مراد از سهل بودن، نه سهل بودنِ گناه است؛ زیرا که گناه مَبغُوضِ درگاهِ اَحَدِیّت
است، بلکه مراد، سهل بودنِ آرزیدنِ گناه است.

شده اینقدر گناهم، که به محضر از خجالت نتوانم ایستادن، به صفِ گناهکاران

مناجات ۶۵

نَفْسٍ مِنْ بَغْرَتِ سِرِّ تَا پَايِ مِنْ
جمله ترسند از تو، من ترسم ز خود
ای گُنه‌آموز و عُذرآموزِ مَنْ
من ز غفلت صد گُنه را کرده ساز
چون ندانستم خطا کردم، ببخش
عَفْوُ كُنْ دُونَ هَمَّتِي هَايِ مَرَا
مبتلایِ خویش، حیرانِ توام
گر نگیری دستِ مَنْ، ای وایِ مَنْ!
کز تو نیکی دیده‌ام، از خویش بد
سوختم صد رَه، چه خواهی سوزِ مَنْ؟
تو عوض صدگونه رحمت داده باز
بر دل و بر جانِ پُر دَرْدَمِ بَبَخْش
مَحْوُ كُنْ بِي حُرْمَتِي هَايِ مَرَا
گر بد و نیکم [...] ۶۶ زانِ توام

مناجاتِ دیگر

یارب! ز گناه زشتِ خود منفعلم
فیضی به دلم ز عالمِ قُدس بریز
گر منفعلم ز جرمِ بسیار از* تو
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز
۶۹ و سَيِّدِ أَوْصِيَاءَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مناجاتِ قُنُوتِ وتر عرض می‌کند به درگاهِ
إِلَهِي كَه: إِلَهِي ۷۰! لَأَسْبِيْلَ إِلَيَّ إِلَّا الْإِحْتِرَاسُ مِنْ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَ لَا أُصُوْلَ إِلَيَّ إِلَّا بِالْحَيْرِ
الْحَيْرِ ۷۱ إِلَّا بِمَشِيئَتِكَ، فَكَيْفَ بِالْإِحْتِرَاسِ مَا لَمْ يُدْرِكْنِي ۷۲ فِيهِ عِصْمَتُكَ؟ ۷۳ یعنی: خداوند!
راهی نیست به سویِ حفظ از گناه مگر به عصمت و حفظِ تو، و نیست به رسیدن و عمل
کردن خیری مگر به مشیت و خواستنِ تو. پس چگونه احتراس و حفظ از معصیت
متحقق خواهد شد مادامی که إدراك نشود عصمت و حفظِ تو در آن عملِ گناه و قبیح؟
پس این عبارت صریح است در این که اگر خداوندِ عالمِ حفظ نکند بنده را از گناه هر
آینه بنده محال است که گناه نکند. پس همهٔ انبیاء مُرسَلین و ائمهٔ طاهرین - صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ - عصمت عطا فرموده است که معصیت او را نکردند چنانچه در جامعهٔ کبیره
می‌خوانی: عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ ۷۴، یعنی: حفظ نمود شما را خداوند
عالم از لغزشها و ایمن گردانید شما را از فتنه‌ها.
و جنابِ یوسف - ع - عرض می‌کند: ﴿وَاللَّاتَّصَّرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ﴾ ۷۵ یعنی:
اگر صرف نکنی تو از من کید و مکرِ زنانِ مصری را من میل می‌کنم به سویِ آنها. «أَصْبُ»
من مادهٔ «صبو یصبو» فلَمَّا صَارَ جِزَاءَ الشَّرْطِ - وَ هُوَ «إِنْ» فِي: «إِلَّا تَصَّرِفَ عَنِّي» - فَصَارَ
مَجْزُومًا بِحَذْفِ حَرْفِ الْأَخْرِ وَ هُوَ الْوَاوُ.

و أَيْضًا در دعاء أبوحزمه است که: وَرَعًا يَحْجُزُونِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ.^{۷۶} یعنی: و عطا کن به من وَرَعِي را که مانع شود مرا از معصیت و نافرمانی تو.
و در دعاء کمیل است: وَكَمْ مِنْ عِتَارٍ وَقَيْتَهُ.^{۷۷} یعنی: چه بسیار از لغزشها که حفظ فرمودی تو او را.

و در حدیث است که: خطاب شد به حضرت دانیال که: چرا معصیت مرا می کنی، عرض کرد: اَلْهَى! توفیقم بده تا معصیت تو را نکنم و اگر توفیقم ندهی معصیت تو را کرده ام و خواهم کرد!^{۷۸}

^{۷۹} خلاصه آنکه: عصمت بر دو قسم است: کُلّی و جُزئی.

عصمت کُلّی را خداوند عالم از بابت حکمت کامله خود عطا کرده است به انبیاء و اولیاء که در همه حالت از یوم تولّد تا یوم وفات ایشان را حفظ می کند از خطا و گناه؛ که گناه نکردند نه عمدًا و نه سهوًا و نه خطاءً و نه غفلةً.

و عصمت جُزئی اینست که خداوند عالم بعض مؤمنین را بعض اوقات حفظ می کند تَفْضُلًا که گناه از ایشان سر نمی زند عمدًا مگر اینکه سهوًا معصیتی بکنند.

پس بعد از آنکه مشخص و معلوم شد که عصمت از جانب خداوند عالم است، پس باید اعتقاد کرد که پیغمبر و امام باید حتمًا معصوم باشند به نحوی که نبوده باشد از برای او داعی به سویی ترک طاعت و ارتکاب به سویی معصیت با قدرت داشتن بر آن. لکن بعضی گفته اند که: ممکن نمی شود معصوم را ایتیان به معاصی. و این کلام باطل است. و اگر چنین نباشد^{۸۰} مستحقّ مدح نخواهد بود.

پس از آنکه این مطلب مُشَخَّص شد بدان که: ناس اختلاف کرده اند در عصمت پیغمبران. پس تجویز کرده اند خوارج گناهان را از برای پیغمبران و حال آنکه هر گناهی نزد آنها کُفر است.^{۸۱} و حَشْوِیّه تجویز کرده اند ارتکاب کبایر را. و جمله ای از آنها منع کرده اند کبیره عمدی را، نه سهوی، و تجویز کرده اند صغایر را سهوًا.^{۸۲} و علماء امامیه واجب دانسته اند عصمت را از هر معصیتی عمدًا و سهوًا.

و این کلامی است حَق و متین به دو وجه:

أَوَّل آنکه^{۸۳} هرگاه پیغمبران معصوم نباشند منتفی می شود فائده بعثت ایشان، و لازم که باطل است پس ملزوم مثل آنست.

بیان ملازمه اینست که: هرگاه جایز باشد برای ایشان معصیت، حاصل نمی شود وُثُوق و اعتماد به قول ایشان از جهت امکان کذب در این هنگام برای ایشان؛ و هرگاه

وُثوق حاصل نشد، حاصل نمی‌شود انقیادِ متابعتِ امر و نَهیِ ایشان. پس منتفی می‌شود فائدهٔ بعثتِ ایشان. و این محال است.

دویم آنکه هرگاه صادر شود از ایشان گناه، هر آینه واجب است متابعتِ ایشان به جهتِ أدلّهٔ ثقلیه بر وجوبِ متابعتِ ایشان، لکن در این هنگام امر به متابعتِ ایشان محالست به علّتِ آنکه قبیح است. پس می‌باید صدور گناه از ایشان محال. و هو المطلوب.

تفصیل: بدان که در بسیاری دعاهای منقوله از ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام -، اعتراف به گناهان و معاصی خود کرده‌اند و استغفار از آنها نموده‌اند چنانچه در کافی به سند خود از حضرت صادق - عَلَیْهِ السَّلَام - روایت کرده‌اند که: حضرت رسالت پناه - ص - در هر روزی هفتاد دفعه استغفار می‌کردند^{۸۴} چنانچه پیش گذشت. و از آن به چند وجه جواب ممکن است که داده شود:

اول آنکه محمول است بر تأدیپ مردم و تعلیم ایشان که چگونه اقرار و اعتراف به تقصیر و گناهان نمایند و توبه و استغفار و توبه^{۸۵} از آنها کنند. دویم آنکه محمول است بر تواضع و اعتراف به عبودیت و اینکه نوع بشر در مظنهٔ تقصیر است.

سیم آنکه اعتراف به گناهان و استغفار نمودن از آنها بر این تقدیر است که: اگر از ایشان گناهی صادر شود، و معنی چنان است که: اگر صادر گردد از من چیزی از این پس آن را از برای من بیامرز؛ از جهتِ آنکه مقرر است که لازم نمی‌آید از صدقِ شرطیه، صدقِ هر واحدی از جزئین اش.

چهارم آنکه ایشان تکلم می‌نمایند بر زبانِ اُمت و رعیتِ خود. پس اعترافِ ایشان به گناهان، اعترافِ اُمت به گناهانِ اُمت و رعیتِ خود، و استغفارشان، از جهتِ ایشان است؛ از جهتِ آنکه راعی را سؤال از رعیتش می‌نمایند؛ و اضافه نموده‌اند گناهان را به نفوسِ مقدسهٔ خود از جهتِ اتصال و سبب، و هیچ سببی مؤکدتر نیست از آنچه در میان رسول یا امام است و در میان رعیت او و اُمت او؛ چنانچه رئیسِ جماعتی چون از آن جماعت لغزشی یا تقصیری صادر گردد، او عذر می‌طلبد از ایشان و آن تقصیر را نسبت به خود می‌دهد، و چون کسی اراده نماید که آن جماعت را عتاب و توبیخ نماید، کلام را متوجه رئیس می‌سازد، و هرچند که آن رئیس آن عمل را نکرده باشد و در آنجا نباشد. و این وجه در استعمالات معروف است.

پنجم آنکه چون انبیاء و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام -، اوقات ایشان مستغرق است به ذکر حق تعالی، و دل‌های ایشان مشغول است به او، و خاطرهای ایشان متعلق است به ملائکه اعلیٰ، و ایشان همیشه در مراقبه‌اند، چنانچه حضرت - ع - فرموده است که: عبادت کن خدا را که گویا او را می‌بینی، و اگر چنانچه تو او را نبینی او تو را می‌بیند،^{۸۶} پس ایشان متوجه‌اند به سوی خدا و در همه احوال خود تقلب به او^{۸۷} دارند.^{۸۸} پس چون خود را از آن مرتبه عالیه فرود آورند به این که مشغول گردند به اکل و شرب یا نکاح یا غیر آن از سایر مباحات، آن را گناه و خطیئه می‌شمارند و استغفار از آن می‌نمایند.^{۸۹} و^{۹۰}

تذنیب: بدان که خداوند عالم به هر کس که عصمت بیشتر عطا کرده است باید شکر خداوند عالم را بیشتر بکند. بنابراین شکر محمد و آل محمد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - بیشتر است از جمیع موجودات از انبیاء مرسلین و ملائکه مفرّبین، زیرا که هیچ نعمتی از نعمتهای الهی بهتر نیست از نعمت عصمت، خصوصاً نعمت عصمت ذاتیه کامله که مخصوص انوار مقدسه محمد و آل محمد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - می‌باشد - چنانچه سابقاً ذکر شد -، و مؤید این مطلب، فقره جامعه کبیره است که فرمودند: *إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعْدَنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ*.^{۹۱} و عصمت از افراد خیر است. پس باید عصمت اول آن و اصل آن نزد ایشان - ع - باشد.^{۹۲} پس هر مؤمنی که عصمت و عفت او از گناه بیشتر از دیگران باشد، باید شکر خداوند عالم را بیشتر نماید و مغرور نشود که من گناه را کم می‌کنم؛ بلکه عصمت و عفت خود را از خداوند عالم بداند که او را به نعمت ابتدائیه خود حفظ فرموده است از جمله گناهان؛ و همین قدر که متفطن و متذکر شد که این معصیت نکردن من از لطف و مرحمت خداوند عالم است، همین شکر عصمت است. *فَاللَّهُمَّ! اغْصِنَا مِنَ الذُّنُوبِ وَالْإِتَامِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَإِلِهِ الْمَعْصُومِينَ الْكِرَامِ؛ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمُ الْمُبْغِضِينَ اللَّئَامِ*.

بیت

کسی را لافِ عصمت می‌رسد پیش تو از پاکسی

که وقتِ دلربائی تو ایمان را نگه دارد!^{۹۳}

و بدان که در بعضی اخبار وارد شده است که: اگر کسی در عقب گناه هشت امر به عمل آورد امیدوار به عفو از آن گناه باشد: عزم بر توبه آن^{۹۴} داشته باشد، و شایق^{۹۵} باشد که دیگر مرتکب آن نگردد، و از عقاب بر آن خائف باشد، و به آمرزش آن امیدوار باشد، و بعد از آن دو رکعت نماز کند، و بعد از آن هفتاد مرتبه استغفار کند، و صد مرتبه بگوید:

سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ، و چیزی تصدق کند و يك روز روزه بگیرد. و در بعضی از اخبار وارد شده که: بعد از گناه وضوی کامل بگیرد و داخل مسجد شود و دو رکعت نماز کند، و در بعضی روایات چهار رکعت رسیده.^{۹۶}

بدان که اسباب مغفرت گناهان چند چیز است:

أول: مصیبتها و محتتها و آلام و أسقام دنیا؛ چنانچه فرموده است در سوره شوری: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ [أَيْدِيكُمْ]﴾^{۹۷}

دویم: محض تفضل خداوندی است؛ چنانچه بعد از همین آیه مذکوره می فرماید: ﴿وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾^{۹۸} که به محض تفضل عفو می فرماید؛ چنانچه در سوره نساء می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^{۹۹} که^{۱۰۰} خداوند عالم می آمرزد غیر شرک را به محض احسان و تفضل.

سیم: حسنات است؛ چنانچه فرموده است: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^{۱۰۱} و در موضع دیگر می فرماید: ﴿وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾.^{۱۰۲}

چهارم: توبه است که او مکفر سیئات است؛ چنانچه فرموده است: ﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^{۱۰۳} و در حدیث است که: التَّائِبُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.^{۱۰۴} پنجم: گریه برای ابی عبدالله سید الشهداء - صلوات الله و سلامه علیه - و این اعظم اسباب مغفرت است.

شیشم: ^{۱۰۵} زیارت آن بزرگوار است؛ چنانچه در حدیث است که در قدم اول ملکی ندا می کند که: ای زائر! خداوند عالم گناهان تو را آمرزد.^{۱۰۶} هفتم: اسلام است که فرمودند: الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ.^{۱۰۷}

هشتم: شهادت است؛ چنانچه فرموده است: ﴿وَلَكِنْ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةً مِنْ اللَّهِ وَرَحْمَةً﴾^{۱۰۸} چنانچه خاتم انبیاء - ص - فرمودند که: شهید را هفت کرامت است: اول: آنکه به اول قطره خونی که از وی روان شود خدای تعالی وی را ببامرزد. دویم: وی را از کسوت بهشت بیوشاند. سیم: خازنان بهشت بویهای خوش نزدیک^{۱۰۹} وی می آورند و بر یکدیگر سبقت می گیرند تا از کدام فرستادگان است. چهارم: منزل و جای وی را در بهشت به او نمایند. پنجم: روح او را گویند در بهشت چرا کُن در هر جا که خواهی. شیشم: هر وعده ای که خدای تعالی به او داده باشد به او رساند. هفتم: چون بیفتد سر او در کنار آن حوری بود که در بهشت زوجه او خواهد بود.^{۱۱۰}

و هنوز شهید بر زمین نیفتاده باشد که حورالعین از کنار خود او را بالین آماده کرده

باشند. و مجاهد از سایه شمشیر می‌رود تا به سایه عرش که: الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلِّ الشُّيُوفِ.^{۱۱۱} و جاهد تشاهد فی جهادک لطفه و ان فرادیس الاعلی^{۱۱۲} للمجاهدین. و هر کس که به تیغ دشمن کشته شود در جنة المأوی به انواع نعیم و نوال رسد و هر کس به شمشیر محبت دوست کشته شود در دارالجمال مستحق دولت وصال گردد که: مَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَى دِينِهِ.^{۱۱۳}

شعر

گر بر سر کوی ما کشته شوی [کذا] شکرانه بده که خونبهای تو منم^{۱۱۴}
 خاتمه^{۱۱۵}: بدان که عصمت پیغمبر ما و ائمه و فاطمه - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ثابت و محقق شده است به عقل و نقل؛ و جناب زینب خاتون - سلام الله علیها - هم معصومه می‌باشد^{۱۱۶} به قاعده عقلیه، و آن اینست که جد او معصوم، پدر او معصوم، دو برادر او معصوم، مادر او معصومه؛ چگونه می‌شود که آن سرادق^{۱۱۷} عصمت معصومه نباشد؟^{۱۱۸} نهایت آنست که تنصیف نشده است عصمت او، و عدم تنصیف، دلیل نیست بر عدم عصمت او.^{۱۱۹} پس چگونه می‌شود که او معصومه نباشد؟ و حال آنکه سیدالسادجین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - را تسلی می‌داد از جهت مصایب و محنتهایی که بر او وارد شده بود؛ و چگونه می‌شود که آن معدن عصمت و حیا معصومه نباشد؟ و حال آنکه سفیده صبح طلوع نکرد و شب طولانی شد از جهت برهنه بودن سر آن مظلومه معصومه؛ نظر به آنکه در حدیث است که: در زمان رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - شبی طولانی شد. پس مردم دلتنگ شدند از صبح نشدن. آمدند خدمت خاتم انبیاء - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - و عرض کردند که: چرا این شب صبح نمی‌شود؟ فرمودند: بروید به خانه فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - تا سیر این مطلب معلوم شود. وقتی که آمدند به خانه فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام -، یافتند که سر آن معصومه مطهره، جناب زینب، برهنه است. آن جناب فرمودند تا سر زینب برهنه است آفتاب طلوع نخواهد کرد. پس همین که سر آن معصومه پوشیده شد آفتاب طلوع کرد.^{۱۲۰}

و دیگر این که متحمل شد مصایبی را که عقل حیرت می‌کند از تحمل آن. و عقل حاکم است که غیر اهل عصمت نمی‌تواند تحمل کند آن مصایب را. بلکه می‌توان گفت که آن مظلومه مصایبی را متحمل شد که به حسب کیفیت جناب فاطمه - ع - متحمل نشدند آنها را، خصوصا مصایب شام و رفتن به مجلس یزید حرام‌زاده. پس اگر عمر در به پهلوی فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - زد شمر و سنان لعین چهل منزل کعب نیزه و تازیانه به

کشف آن مظلومه زدند؛ و اگر امیرالمؤمنین - علیه السلام - را در حضور فاطمه - علیها السلام - ریسمان به گردن^{۱۲۱} انداختند و او را بُردند به مسجد، پس در حضور جناب علیا جناب زینب خاتون سیدالشهداء را با چندین نفر برادر و برادرزاده شهید نمودند. اگر جناب فاطمه به نزد ابوبکر رفت از جهت فدک با عزت و احترام، پس زینب را با بازوی بسته به نهایت ذلت و خواری بُردند در مجلس یزید.

در بارگه یزید زینب چه کند؟! با این ستم آن سوخته کوکب چه کند؟! نامحرم و زینب؟ ای خدا! ظلم ببین خورشید رود به بُرج عقرب چه کند؟!^{۱۲۲} خلاصه آنکه از اوّل ایجاد عالم تاکنون آنچه به جناب زینب خاتون - سلام الله علیها - رسید به هیچ موجودی از مَقَرَّبانِ درگاهِ اُحدیّت نرسید که ابتداء محنت و مصیبت او ورود به کربلا بود تا آنکه از شام برگشتند و وارد مدینه شدند تا یوم وفات او. پس جانهای جمیع شیعیان و دوستان به فدای آن دل پُرمحنت او باد!

بیت

اولاد مصطفی^{۱۲۳} چه ز دارالجفای شام کردند رو ز شام سوی سید الأنام
برگشته روزگار و عزادار و اشکبار دل پُرملال و مضطرب احوال [و] تلخکام
أَلَا وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

پی نوشت ها

۱. در هامش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در معنی لغوی عصمت است».
۲. مجمع البحرین طُرُیحی، ط. عادل، ۱۹۴/۳؛ و: ریاض السالکین سید علیخانِ مدنی، ط. جامعه مدرّسین، ۲۳۲/۷.
۳. المصباح کفعمی، ط. اعلمی، بیروت: ۱۴۲۴ ه.ق.، ص ۳۳۸ (نیایش «جوشنِ کبیر»، بندهای ۲۹ و ۳۰) و ص ۳۵۹ (نیایش «مُجیر»)
۴. مصباح المتهجد، ط. مؤسسه فقه الشیعه، ص ۷۰ و ۳۳۱؛ و: الذّعاتِ راوندی، ط. مدرسه الإمام المهدی - علیه السلام -، ص ۶۰.
- تعبیر «مبتدئ التعم قبل استحقاقها» هم در متون نیایشی به کار رفته است. نگر: مصباح المتهجد، همان ط.، ص ۸۳۵.
۵. شیخ صدوق - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ - در معانی الأخبار آورده است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُقْرِي، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْمُقْرِي الْجُرْجَانِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُوصِلِي بَغْدَاد، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمِ الطَّرِيفِي، قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكَحَّالِ مَوْلَى

زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، قَالَ: الْإِمَامُ مِمَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْحِلْقَةِ فَيُعْرَفُ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟ فَقَالَ: هُوَ الْمَعْصُومُ بِحَبْلِ اللَّهِ، وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ، لَا يَنْفَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْسَمُ﴾. (معاني الأخبار، با ترجمه شاهرودی، ۳۰۷/۱ و ۳۰۸).

۶. در هامش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در معنی اصطلاحی عصمت است».

۷. دَوْم / چُنین است در دستنوشته به تشدید واو.

۸. سِيم / چُنین است در دستنوشته به تشدید یاء.

۹. إِذَا شَتْنَا شَاءَ اللَّهِ / این عبارت را در قالبِ گُزاره «... نحن إذا شتْنَا شاء الله و إذا كرهنا كره الله...» در حدیثِ موسوم به نورانیت (بحار الأنوار، ۷/۲۶) می‌بینیم، و در قالبِ گُزاره «... نحن إذا شتْنَا شاء الله و إذا أردنا أردنا الله...» (بحار الأنوار، ۱۴/۲۶) در حدیثِ همدوشِ آن مشاهده می‌کنیم که هر دو را مرحوم علامه محمد باقر مجلسی در يك بابِ مختص در بحار الأنوار آورده و تصریح کرده است که این روایتها، فاقدِ سندِ صحیح، و از حیثِ مضمون، غریب‌اند، و از همین روی، آنها را از دیگر احادیث جدا کرده است (نگر: بحار الأنوار، ۱۷/۲۶).

در کتابِ غُلُوْ أَلُوْدِ مشارقِ أنوارِ البقینِ رَجَبِ بُرسی (ط. سیدعلی عاشور، ص ۲۸۶) نیز به گُزاره «... و إذا شتْنَا شاء الله، و یرید الله ما نریده...» بازمی‌خوریم.

خبرِ مشکوکی دیگر نیز در مجمع التورینِ مرندی (چاپِ سنگی، ص ۲۱۴) هست که نه سند دارد و نه مستندی معتبر، و البته مشتمل است بر گُزاره «... و نحن إذا شتْنَا شاء الله و إذا أردنا أردنا الله...». باری، آنچه از اصلِ عبارتِ «إِذَا شَتْنَا شَاءَ اللَّهِ» برمی‌آید در نگاهِ نخست با مُعتقداتِ استوارِ شیعی و توحیدِ امامیه سازگار نمی‌نماید و به هر روی به نظر می‌رسد از عباراتِ زیان‌زدِ گروهی از غالیان بوده باشد چه - تا جایی که ما بررسیدیم - در روایاتِ مشکوک و متهم و غلوْ أَلُوْدِ دیده می‌شود.

۱۰. قرآنِ کریم: س ۳۳، ی ۴۵ و ۴۶.

۱۱. قرآنِ کریم: س ۷۸، ی ۱۳.

۱۲. قرآنِ کریم: س ۷۸، ی ۱۴.

۱۳. قرآنِ کریم: س ۱۶، ی ۷۸.

۱۴. در هامشِ دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در اینکه عالم بوده‌اند به علمِ لدُنّی از عالمِ ذر یا [کذا! ط: تا] قیامِ قیامت و هکذا بعد».

۱۵. قرآنِ کریم: س ۱۲، ی ۵۳.

۱۶. زلیخا / نام «زلیخا» - که هم به زیرِ زای و هم به پیشِ زای خوانده شده (تفصیل را، نگر: تاج‌العروس، تحقیق علی شیری، ۲۷۴/۴ و ۲۷۵ - متن و هامش -) - در قرآن نیامده است. در عهدِ عتیق (سفرِ تکوین، فصل ۳۹، بخشهای ۲۱-۲۷) نیز که داستانِ یوسف - علیه السلام - تقریبًا و نه دقیقًا - شبیه بدانچه در قرآنِ کریم آمده

است، نقل گردیده، نام «زلیخا» در میان نیست (نگر: آینه پژوهش، ش ۱۰۵ و ۱۰۶، ص ۲۰؛ گفتار آقاي علی محمد هنر).

در برخی احادیث منقول از ائمه اطهار - علیهم السلام - از «زلیخا» یاد شده است (نگر: بحار الأنوار، ۵۵/۴، و ۲۸۱/۱۲ و ۲۸۲، و ۱۹۳/۱۶، و ۴۰۸/۳۶) که باید میزان اعتبارشان را جداگانه بررسیید. در شماری از تفسیرنامه‌های کهن نیز نام زلیخا هست (نمونه را، نگر: تفسیر مقاتل بن سلیمان - ف: ۱۵۰ ه.ق. -، تحقیق أحمد فرید، ۱۴۴/۲ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۵۳؛ و: تفسیر أبو اللیث سمرقندی - ف: ۳۸۳ ه.ق. -، تحقیق مطرجی، ۱۸۶/۲ و ۱۸۷ و ۱۸۹-۱۹۱ و ۱۹۹؛ و تفسیر ثعلبی - ف: ۴۲۷ ه.ق. -، تحقیق عاشور، ۲۰۵/۵؛ و...).

به هر روی، در سده دوم هجری نام «زلیخا» در جهان اسلام، شناخته بوده است. در این که واژه «زلیخا» از کجا آمده و احتمالاً تبدیل گشته چه واژه‌ای است، جای گفتگو هست (از جمله، نگر: یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ۵۱/۵).

در پاره‌ای از متون اسلامی، نام همسر عزیز مصر، «راعیل» یا «راحیل» ذکر شده است که گفته می‌شود ای بسا «زلیخا» تبدل یافته همین نام باشد؛ البته برخی نیز تصریح کرده‌اند که «زلیخا» لقب «راعیل» بوده است (یا «راعیل» لقب «زلیخا» بوده است (نگر: مجمع‌البیان، ط. أعلمی، ۳۸۱/۵؛ و: تفسیر الأوسی، ۲۰۷/۱۲؛ و: البداية و النهایه ابن کثیر، ۲۳۲/۱؛ و: قصص الأنبیاء همو، ۳۱۸/۱).

۱۷. قرآن کریم: س ۱۲، ی ۵۳.

۱۸. این سخن به یادآورنده بی‌بی از ممتبی است که می‌گوید:

أَبُوكُمْ أَدُمُ سَنِّ الْمَعَاصِي وَ عَلَّمَكُمْ مُفَارَقَةَ الْجَنَانِ

(شرح دیوان الممتبی، البرقوقی، ۳۸۹/۴)

۱۹. قرآن کریم: س ۱۷، ی ۶۴.

۲۰. مضمون این داستان و گفت و شنود را از ابراهیم آدهم نقل کرده‌اند؛ نگر: فیض القدر مناوی، ۳۰۳/۲؛ و: شجرة الطوبیٰ حائری، ۴۳۵/۲.

احتمالاً پاچناری به قرینه آن دو بیت که پس از این داستان آورده و در کشکول شیخ بهائی هم پس از داستان آمده است، مطلب خود را از کشکول شیخ برگرفته. شیخ در کشکول آورده است:

«فی کتاب الرّجاء من الإحیاء: قال إِبْرَاهِيمُ: خَلَالِي الْمَطَافِ لَيْلَةٌ وَ كَانَتْ لَيْلَةً مَظْلَمَةً مَطِيرَةً، فَوَقَفْتُ فِي الْمَلْتَرَمِ وَ قُلْتُ: يَا رَبِّ! اعْصِمْنِي حَتَّى لَا أَعْصِيكَ أَبَدًا، فَهَتَفَ بِي هَاتِفٌ مِنَ الْبَيْتِ: يَا إِبْرَاهِيمُ! أَنْتَ تَسْأَلُنِي الْعِصْمَةَ وَ كُلُّ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ يَطْلُبُونَ ذَلِكَ، فَإِذَا عَصَمْتَهُمْ فَعَلِي مَنْ أَتَفَضَّلُ وَ لِمَنْ أَعْفِرُ؟!» (الکشکول، تحقیق معلّم، ۹۸۹/۲).

۲۱. این چارانه را شیخ بهائی در کشکول خود (تحقیق معلّم، ۹۸۹/۲) درست پس داستان سخن آن عارف و جواب آن هاتف آورده و از «خیام» دانسته و چنین اظهار نظر کرده است که خیام مضمون چارانه خود را از همان گفت و شنود پیشگفته برگرفته است.

در شجرة الطوبیٰ حائری (۴۳۵/۲) نیز آن داستان و این چارانه در پی یکدیگر آمده‌اند. می‌توان حدس زد مأخذ صاحب شجره نیز کشکول شیخ بوده باشد.

۲۲. يستغفروا / در دستنوشست: يستغفرو (به خط مؤلف).
۲۳. از کافی ی شریف از قول رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - می خوانیم:
«... وَ لَوْلَا اَنَّكُمْ تَذُنُّونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللهُ لَخَلَقَ اللهُ خَلْقًا حَتَّى يُذُنُّوا، ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللهُ لَهُمْ...»
(الكافي، ط. غفاری، ۴۲۴/۲).
- از برای مانند این روایت - البته با تفاوتی - نگر: كنزالعمال متقی هندی، ۲۱۶/۴.
شایان یادکرد است که در کشکول شیخ بهائی، لختی پیش از گفت و شنود عارف و هاتف و چارانه فارسی بازخوانده به نام ختام - که از هر دو در همین سلسله تعلیقات یاد شد - آمده است:
«فی الحدیث: لولم تذنبوا لَخَلَقَ اللهُ تَعَالَى خَلْقًا يَذُنُّونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.
فی الحدیث: لولم تذنبوا لَخَفْتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ شَرٌّ مِنَ الذَّنُوبِ. قيل: و ما هو؟ یا رسول الله! قال: العُجْب.»
(الکشکول، تحقیق معلم، ۹۸۸/۲).
۲۴. نظر مؤلف به مآثور مشهور «الدُّنْيَا مَرُورَةٌ الْآخِرَةُ» است.
برای آگاهی بیشتر درباره این مآثور نگر: شرح خطبه متقین (شرح حدیث همام)، علامه آخوند ملامحمدتقی مجلسی، ج اساطیر، ص ۱۱۵، هایش.
۲۵. این عبارت بدین ریخت در نیایشهایی که از امیر مؤمنان علی - علیه السلام - نقل شده است به نظر نرسید.
در نیایشی که علامه مجلسی در بحار الأنوار (۱۳۸/۹۱-۱۴۱) از «بعض الكتب» نقل فرموده و به حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - نسبت داده شده است، بدین عبارت بازمی خوریم:
«... إِلَهِي! الذُّنُوبُ صِفَاتُنَا وَ الْعُقُوبُ صِفَاتُكَ...» (همان، ۱۳۹/۹۱). نیز نگر: الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ الْجَامِعِيَّةُ أَبْطَحِي، ص ۴۷۷.
۲۶. این عبارت هم بدین ریخت در نیایشهای مآثور از امیر مؤمنان - علیه السلام - یافت نشد.
در همان نیایشی که در بحار الأنوار (۱۳۸/۹۱-۱۴۱) به نقل از «بعض الكتب» آورده اند و به حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - نسبت داده شده است، بدین عبارت بازمی خوریم:
«... إِلَهِي! لَوْلَا أَنَّ الْعُقُوبَ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ لَدَيْكَ، لَمَا عَصَاكَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ...»
نیز نگر: الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ الْجَامِعِيَّةُ أَبْطَحِي، ص ۴۷۹.
۲۷. این آیات را شیخ بهائی در کشکول (ط. معلم، ۱۷۲۰/۳)، با اندکی تفاوت در ضبط؛ نیز نگر: همان، ۱۷۴۶/۳ آورده و از مصیبت نامه ی شیخ عطار دانسته است.
در مصیبت نامه (ط. شفیع کدکنی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲) این بیتها را به شماره های ۳۰۷-۳۰۹ و ۳۱۱ و ۳۱۳ می یابیم (البته با اندکی تفاوت در ضبط).
۲۸. در کتاب شریف بحار الأنوار (۱۴۰/۶۸) علامه مجلسی - رضوان الله علیه - این حدیث را به همین لفظ و تنها با تفاوت «عز و جل» به جای «تعالی» از امالی شیخ طوسی نقل فرموده است.
در متن هر سه چاپ امالی شیخ طوسی (ط. نجف اشرف، ۱/۱۶۸؛ و ط. مؤسسه البعثة، ص ۱۶۶؛ و ط. غفاری - جعفری، ص ۲۶۰) به جای «یا بنی آدم»، «یا بن آدم» ضبط گردیده است.
از برای آگاهی بیشتر، نیز نگر: امالی صدوق، ط. مؤسسه البعثة، ص ۱۶۲؛ و: کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفاری، ۳۹۷/۴.
همچنین نگر: كنزالعمال، ۹۲۴/۱۵ و ۹۲۵ و ۹۳۲.

- ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ / چُنین است در دستنوشته و آشکارا زائد به نظر می‌رسد.
۳۲. در هایش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در سببِ صدور تركِ اولی از انبیاء - علیهم السّلام -».
۳۳. تأیید / در دستنوشته: تأیید [کذا].
۳۴. احتمالاً نظر نویسنده به این آیه کریمه قرآن مجید است:
﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (س ۱۵، ی ۴۲).
۳۵. وعصی / در دستنوشته: فعصی.
۳۶. قرآن کریم: س ۲۰، ی ۱۲۱.
۳۷. در هایش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در تأویلِ معنیِ فعصی [کذا] آدم ربّه فغوی».
۳۸. تزیین / در دستنوشته: تزیین.
۳۹. خداوند / در دستنوشته خداوندی نوشته شده و سپس یاء فرجامین در حرفِ نخستِ واژه سپسینِ إدغام گردیده است.
۴۰. زیبایی / در دستنوشته: زیبای.
۴۱. تغییر / در دستنوشته: تغییر.
۴۲. نشأه / در دستنوشته: نشأه.
۴۳. تعبیر از جهان هستی به «صحرای وجود»، در ادبِ پارسی پیشینه و بسآمدِ معتابهی دارد.
نمونه را، امیر معزّی نیشابوری سروده است:
بُخُل در کُثمِ عَدَم رفت ز صحرای وجود / تابه صحرای وجود آمدی از کُثمِ عدم
(کلیاتِ دیوانِ امیر معزّی، ط. قنبری، ص ۴۳۴).
- دیگر، عراقی، در یکی از ترجیعاتش گوید:
صحرای وجود گشت در حال / هر کُثمِ عَدَم که پی سپر کرد
(دیوان عراقی، ج نگاه، ص ۳۰۶).
- صائب تبریزی گوید:
گر به دست و پا نیچد خار صحرای وجود / می توان ملکِ دو عالم را به یک جولان گرفت
و باز گوید:
پیش پای سیلِ افتاده‌ست صحرای وجود / تو ز غفلت در خطر گاهی چُنین آسوده‌ای
سراینده‌ای دیگر گفته است:
دیوانه تو در همه صحرای وجود / کئی جُز به سر کوی تو ماوا دارد؟
۴۴. در چارانه‌های دیوان عراقی بدین چارانه بازمی‌خوریم:
آن کیست که بی جرم و گنه زیست؟ بگو / بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
من بد کُثم و تو بد مکافات کُنی / پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو
(دیوان عراقی، ج نگاه، ص ۲۳۷).
- لیک بنابر مشهور این چارانه از ختام است (نگر: رباعیاتِ ختام در منابع کهن، ص ۲۷۵)؛ و بحقیقت نیز با مشرب حیرت آلود او سازگارتر است تا اندیشه ابن عربی مآبانۀ عراقی.
در نزهة‌المجالس این چارانه را، بدون تصریح به نام گوینده‌اش، بدین ضبط می‌بینیم:

- بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
یا جرم نکرده در جان کیست؟ بگو
من بد کردم تو بد مکافات کنی
پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو
(رباعیات خیام در منابع کهن، ص ۴۶)
- در جنگی بی تاریخ که به تشخیص اهل فن از سده هشتم هجری و از نفائس کتابخانه مجلس بشمار است
نیز، چارانه مورد بحث، بدون یادکرد گوینده آن، بدین ضبط مندرج است:
- بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
بی طاعت و معصیت کسی زیست؟ بگو
من بد گنم و تو بد مکافات دهی
پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو
(رباعیات خیام در منابع کهن، ص ۱۱۳)
۴۵. نشود / چنین است در دستنوشته.
۴۶. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجاده، فیض الاسلام، ص ۸۹.
۴۷. استعاره تبعیه / استعاره به اعتبار لفظ مستعار بر دو قسم است: اصلیّه و تبعیه.
استعاره اصلیّه آنست که لفظ مستعار اسم جنس باشد و یا علمیه که به جای اسم جنس به کار رفته باشد.
استعاره تبعیه آنست که لفظ مستعار فعل باشد یا شبه فعل یا حرف.
از برای تفضیل نگر:
- هنجار گفتار تقوی، چ فرهنگسرای اصفهان، ص ۱۸۷؛ و: أنوار البلاغیه مازندرانی، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.
۴۸. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجاده، فیض الاسلام، ص ۱۱۲ (نیایش شانزدهم).
۴۹. در صحیح جوهری می خوانیم:
«علوت الرّجل: غلبته.» (الضحاح، ط. أحمد عبدالغفور عطار، ۶/۲۴۳۵).
۵۰. قرآن کریم: س ۲۰، ی ۶۸.
۵۱. بن / در دستنوشته: این [کذا]
۵۲. در تفسیر عیاشی روایتی از حارث بن حبیب هست که در آن گفتاری را از امیر مؤمنان - علیه السلام - نقل
می کند. نگر: تفسیر العیاشی، ط. رسولي محلّاتی، ۲/۳۴۱.
۵۳. نظر نویسنده بدین آیه کریمه از قرآن مجید است که می فرماید:
«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كُنْتُمْ تُدْرِكُونَ يَوْمَ تَقُفُونَ عَنْ كَثِيرٍ» (س ۴۲، ی ۳۰)
۵۴. شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم از امالی اش (ط. مؤسسه البعثه، ص ۲۷۳ و ۲۷۴) از امام صادق -
علیه السلام - نقل کرده که آن حضرت فرمود:
«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَسَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ».
۵۵. چنین است در دستنوشته؛ و از مشرب فاضل پانچاری بس دور می نماید که صلوات بر خاندان را به درود
بر پیامبر مُنْضَم نَسازد (در باره بایستگی این همراهی، نگر: الحدائق الناضرة، ۸/۴۶۴ و ۴۶۵؛ و: جواهر
الکلام، ۱۰/۲۶۱ و ۲۶۲).
- هرچند درود و صلوات بر پیامبر بدون تصریح به صلوات بر خاندان - علیه و علیهم السلام - در بعضی متون
واقع شده است، بروشنی دانسته نیست عدم انضمام خاندان از اصل متون است یا تصرّف ناسخان، و به هر
روی، محتاج بررسی دقیق تر است.

۵۶. در حدیثنامه مُسَلِّم، موسوم به الجامع الصَّحیح (ط. دارالفکر، ۷۲/۸؛ در «باب استنجاب الاستغفار و الاستکنار منه») بدین عبارت آمده است: «إِنَّهُ لِيَغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ».
۵۷. در هایش دستنوشست چُنین عنوان دارد: «سبب استغفار حضرت رسالت پناه با وجود مرتبه عصمت».
۵۸. در دستنوشست (ظ.): میسر.
۵۹. این سخن را حضرت شیخ بهاء الدین محمد عاملی - اَعْلَى الله مقامه الشریف - در الأربعون حديثاً (تحقیق کعبی، ص ۳۱۳ و ۳۱۴) از شرح مصابیح قاضی بیضاوی نقل فرموده است.
۶۰. در کافی شریف می خوانیم:
- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنَبُ الذَّنْبَ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: يُدْخِلُهُ اللَّهُ بِالذَّنْبِ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: نَعَمْ إِنَّهُ لَيُذْنَبُ فَلَا يَزَالُ مِنْهُ حَافِئًا مَا قَاتَا لِنَفْسِهِ فَيَرَحِمَهُ اللَّهُ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.» (الكافي، ط. غفاری، «باب الاعتراف بالذنوب و التدم عليها»، ح ۳).
- به احتمال قوی پاچناری ترجمه حدیث را از معراج السعاده برگرفته است. نگر: معراج السعاده، ط. هجرت، ص ۶۶۴.
۶۱. این بیت سعدی به همین ضبط در کَشْکُولِ شیخ بهائی آمده است (نگر: الکَشْکُول، ط. معلّم، ۱۶۶۴/۳) ولی در بوستان ویراسته دکتر مصفا ضبط بیت چُنین است:
- گنهکار اندیشناک از خدای
به از پارسای عبادت‌نمای
- (کلیات سعدی، ط. مصفا، ص ۲۳۸ / بوستان، ب: ۲۰۹۰).
۶۲. این کلام حقیقت فرجام، یادآور چارانه‌ای است که استاد علامه جلال الدین هُمائی - علیه الرّحمة و الرّضوان - از برای سنگِ نبشته آرامگاه خویش سُروده است:
- یارب! به در تو آمدم شرمنده
از بار گناه سر به زیر افکنده
من بنده عاصیم، تو مولای کریم
عفو از تو روا بود، گناه از بنده
(دیوان سنا، ص سی و یک، نیز سنج: همان، ص ۲۲۵).
۶۳. قطره / در دستنوشست: قطرها.
۶۴. این چارانه در سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر فراهم آورده زنده‌یاد استاد سعید نفیسی (ص ۵۲) چُنین آمده است:
- دارم گنهان ز قطره باران بیش
از شرم گنه فگنده ام سر در پیش
آواز آید که سهل باشد درویش
تو درخور خود کنی و ما درخور خویش
(ش ۳۶۱)
- در همان مجموعه (همان ص) در پی چارانه پیشگفته، این چارانه آمده:
- در خانه خود نشسته بودم دلریش
وز بار گنه فگنده بودم سر پیش
بانگی آمد که غم مخور ای درویش!
تو درخور خود کنی و ما درخور خویش
(ش ۳۶۱ مکرر)
- و به قول زنده‌یاد نفیسی «پیدا است که این... هر دو یکیست و در یکی ازین دو روایت تصرّف کرده‌اند» (همان، همان ص، هامش).

شادروان نفیسی همچنین دربارهٔ روایتِ نخست یادآور شده است که «به نام سیف‌الدین باخرزی» نیز «آمده است» از این قرار:

دارم گنهان ز قطرهٔ باران بیش دل هست مرا ازین تپش خسته و ریش
با ما گرمش گفت: هلا! ای درویش! تو درخورِ خود گُئی و ما درخورِ خویش
(همان، ص ۱۴۹).

۶۵. آیاتِ این مناجات از منقح الطیر عطار نیشابوری است. این بیتها را به ترتیب - و بعضاً با تفاوت در ضبط - توانید باز جست در: منقح الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ب: ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۱۷۳. چنان که پیداست شخصی ذوقمند این بیتها را از جایهای مختلف منقح الطیر دستچین کرده و «مناجات» مسطور در متن را فراهم ساخته.

۶۶. به ضرورتِ وزن پیداست که در دستنوشته در این موضع کلمه‌ای افتاده است. ضبطِ بیت در منقح الطیر ویراستهٔ استاد شفیعی از این قرار است:
مبتلایِ خویش و حیرانِ توام گر بدم گر نیک هم زان توام
(ب: ۱۷۳، ص ۲۴۰)

۶۷. چُنین است در دستنوشته - به خطِ پاچناری. «وز» آنسب به نظر می‌رسد. این چارانه در سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر فراهم آورده زنده‌یاد سعید نفیسی (ص ۶۴، ش ۴۳۸) با ضبطِ «وز» به جای «در» در لَت دوم، و «رسان» به جای «بریز» در لَت سوم، آمده است.

۶۹. در هامش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «مناجات و حفظ از گناه که عرض می‌کند جنابِ امیر - ع - با وجودِ عصمت».

۷۰. الهی / در دستنوشته: الهی.
۷۱. العمل الخیر / چُنین است در دستنوشته. بویژه با توجه به ترجمه، «عمل الخیر» درست می‌نماید (نیز سنج: بحار الأنوار، ۱۴۱/۹۱).

۷۲. یدرکنی / چُنین است در دستنوشته (به یاء).
۷۳. در مناجاتی که شیخ کفعمی از امام عسکری - علیه السلام - و آن حضرتِ آباءِ کرامش از امیرِ مؤمنان علی - علیه الصلوة و السلام - روایت کرده است، می‌خوانیم:

«إِلٰهِي لَأَسْئِلُ إِلَى الْإِخْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِظْمَتِكَ وَ لَا وَصُولَ إِلَيَّ إِلَى الْخَيْرَاتِ إِلَّا بِمَشِيئَتِكَ، فَكَيْفَ لِي بِإِقَادَةِ مَا أَشْلَقْتَنِي فِيهِ مَشِيئَتِكَ وَ كَيْفَ لِي بِالْإِخْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ مَا لَمْ تُدْرِكْنِي فِيهِ عِظْمَتُكَ.» (المصباح، ط. أعلمی، ۱۴۲۴ ه.ق.، ص ۴۹۲؛ و: البلدالأمين، ط. أعلمی، ۱۴۲۵ ه.ق.، ص ۴۳۹ - با اندکی تفاوت در ضبط -).

همچنین نگر: مناجاتِ الهیات، به کوششِ علی اوجبی، ص ۱۰ و ۱۱. علی‌الخصوص با توجه بدان که کفعمی آن مناجات را از امام عسکری - علیه السلام - و آن حضرت از پدران بزرگوارش از امیرِ مؤمنان علی - علیه السلام - روایت فرموده و با عنایت به إحاطه و اعتنائی که هر یک از ائمهٔ أهل البيت - علیهم السلام - به مواردِ ماثورِ پیشوایان پیش از خود داشته‌اند، شگفت نیست اگر

- قریب به همین عبارات را در نیایشی منقول از حضرت سید الساجدین - علیه السلام - نیز می‌بینیم (نگر: بحار الأنوار، ۱۴۱/۹۱؛ و: الضحیفة السجادية الجامعة ابطحی، ص ۴۸۱).
۷۴. کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفاری، ۶۱۲/۲؛ و: تهذیب الأحکام شیخ طوسی، ط. خراسان، ۹۷/۶؛ و: المزار الکبیر ابن مشهدی، ص ۵۲۷؛ و... .
۷۵. قرآن کریم: س ۱۲، ی ۳۳.
۷۶. مصباح المتهجد شیخ طوسی، ط. مؤسسه فقه الشیعة، ص ۵۹۶ و ۵۹۷ (در متن: «مغاصیک»، و نسخه بدل موافق متن ما).
۷۷. مصباح المتهجد، ط. مؤسسه فقه الشیعة، ص ۸۴۵.
۷۸. این نقل را در مظان آن در الجواهر السنیة شیخ حرّ عاملی (ط. مؤسسه الأعلمی، بیروت: ۱۴۰۲ هـ.ق.، ص ۸۰) و الثورالمبین سید نعمة الله جزائری (ط. ذوی القربی، صص ۳۹۱-۳۹۷) و مانند آن نیافتیم. نسبت صریح معصیت نیز بدین نحو موهم استمرار که در روایت آمده، به یک نبی خداوند، ناسازگار با قواعد شایع کلامی و خود مایه تردید در نقل است.
- به هر روی، در متون اخلاقی و اندرزی گاه داستانهای درباره انبیای سلف دیده می‌شود که ریشه استواری برای آنها سراغ نمی‌توان کرد و علی‌الظاهر باید آنها را از اسرائیلیات و نقلهای قصاص قلم داد.
۷۹. در هامش دستنوشست چنین عنوان دارد: «در تقسیم عصمت است».
۸۰. نباشد / چنین است در دستنوشست. با ریخت «باشد» جمله سرراست تر خواهد بود، لیک با «نباشد» هم قابل توجیه است: یعنی اگر چنین نباشد که معصوم قدرت انجام معصیت داشته باشد، مستحق مدح نخواهد بود.
۸۱. فاضل مقداد سیوری (ف: ۸۲۶ هـ.ق.). - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - در اللوامع الإلهية می‌نویسد: «أجمعوا [أهل القبلة] على امتناع الكفر عليهم [أي على الأنبياء - عليهم السلام] - [إلى الفضيلة من الخوارج فَإِنَّهُمْ جَوَّزُوا صدورَ الذَّنْبِ عنهم، و كُلُّ ذَنْبٍ عندهم كُفْرٌ، فَلَزِمَهُمْ جَوَازُ الكُفْرِ عليهم!...]» (ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۴۴).
- قیاض - علیه الرحمة - (ف: ۱۰۷۲ هـ.ق.). در گوهر مراد گوید:
- «... و جمیع اُمت متفقند در وجوب عصمت انبیا از کفر، مگر طایفه‌ای از خوارج که تجویز صدور ذنب از انبیا کنند، و هر ذنبی را کفر دانند، فیهذا الطريق جَوَّزُوا صدورَ الكُفْرِ عَنْهُمْ!...» (ج نشر سایه، ص ۴۲۱).
۸۲. فاضل مقداد سیوری - رضوان الله علیه - در اللوامع الإلهية می‌آورد: «و جَوَّزَ الحشویة و أصحابَ الحدیث عَلَیْهِمْ [أي على الأنبياء - عليهم السلام] - [الإقدامَ عَلَى الكبيرة و الصغیرة و لَوْ عَمَدًا قَبْلَ التَّبُوَّةِ و فِي بَعْدِهَا.» (ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۴۵).
- قیاض - علیه الرحمة - در گوهر مراد گوید:
- «... حشویة... تجویز کنند تعمد صغیره و کبیره را بر انبیا.» (ج نشر سایه، ص ۴۲۲).
۸۳. در هامش دستنوشست چنین عنوان دارد: «در اینکه هرگاه پیغمبران معصوم نباشند بعثت ایشان بی‌فائده است».
۸۴. شیخ کلینی - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - در کافی شریف آورده است:
- «حَمِيدٌ بِنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنِ أَبَانَ، عَنِ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يُتَوَبُّ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.»

فَقُلْتُ: أَكَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ كَانَ يَقُولُ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ.
 قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ يَتُوبُ وَ لَا يَعُودُ وَ نَحْنُ نَتُوبُ وَ نَعُودُ.
 فَقَالَ: اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» (الكافي، ط. غفّاری، ۴۳۸/۲؛ «بابُ الإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنْبِ»، ح ۴).
 (از برای شرح این حدیث، نگر: مرءاة العقول، ۳۰۷/۱۱-۳۰۹).

هم شیخ کلینی - رضوانُ الله علیه - آورده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبْعِينَ مَرَّةً.
 قَالَ: قُلْتُ: كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - سَبْعِينَ مَرَّةً - وَ يَقُولُ: وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - سَبْعِينَ مَرَّةً.» (الكافي، ط. غفّاری، ۵۰۴/۲ و ۵۰۵؛ «باب التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ»، ح ۵).

نیز شیخ کلینی - قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ - در کافی شریف آورده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ». فَقَالَ هُوَ: «وَ يَعْمُو عَنْ كَثِيرٍ». قَالَ: قُلْتُ: لَيْسَ هَذَا أَرَدْتُ. مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ.» (الكافي، ط. غفّاری، ۴۴۹/۲؛ «باب نادر أَيْضًا»، ح ۱).

۸۵. و توبه / چنين است در دستنوشته؛ و چنان که هويداست تکرار مفهوم «توبه» در کار است. به احتمال قریب به یقین سهو است؛ و البته این بخش از دستنوشته به خط خودِ فاضلِ پاچناری است؛ پس سهو از رونویسگر نیست.

۸۶. پاچناری قائلِ روایت را به تبع صاحبِ کشف الغمّه که مطلب را از او گرفته است، معین نکرده؛ چه آنجا نیز آمده است: «... کَمَا قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.» (کشف الغمّه، تحقیق فاضلی، ۳/۳۲۲؛ و به نقل از آن - با تفاوت در ضبط - در: بحار الأنوار، ۲۵/۴۰۴).
 باری، حدیث «اعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَرَهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»، حدیث نبوی است.
 همچنين آن را - از جمله - نگر در: عوالي اللآلی، ۱/۴۰۵.

۸۷. به او / در دستنوشته «پاو» خوانده می‌شود.

۸۸. یعنی به سوي او می‌گردند.

۸۹. این مطلب را علی‌الظاهر پاچناری از کشف الغمّه‌ی اربلی (در تحقیق فاضلی: ۳/۳۲۲) برگرفته یا از یکی از مآخذی که مطلبِ کشف الغمّه را نقل کرده است.

آنچه پاچناری به فارسی نقل به مضمون کرده، بخشی از «فائدة سنیه»ی اربلی در بابِ استغفارِ معصومان - عليهمُ السَّلَامُ - (نگر: کشف الغمّه، تحقیق فاضلی، ۳/۳۲۰-۳۲۴) است که بجد موردِ توجّهِ پَسینانِ وی قرار گرفته است. بجاست طالبانِ این مباحث، حاشیهٔ درازدامنِ صدیقِ فاضلِ ما، حجة الإسلام و المسلمین شیخِ علیِ فاضلی، را نیز بر این موضع از کشف الغمّه (همان ط، ۳/۳۲۴-۳۲۸) از نظر بگذرانند؛ فَلِلَّهِ دَرُّهُ!

۹۰. از برای موضوع چرائی استغفار معصومان - علیهم السلام -، همچنین نگر: بحار الأنوار، ۲۵/۲۰۹-۲۱۱.
۹۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ط. غفاری، ۲/۶۱۶؛ و: تهذیب الأحکام، ط. خراسان، ۶/۱۰۰.
۹۲. در هایش دستنوشته چُنین عنوان دارد: «در وجوبِ شکر در ترک گناه است».
۹۳. این بیت که در کشکول شیخ بهائی آمده، به تصریح شیخ از میرزا مخدوم شریفی است.

البته ضبط بیت در کشکول چُنین است:

کسی را لافِ عصمت می‌رسد پیش خردمندان که وقتِ دلربایی تو ایمان را نگه دارد
(الکشکول، ط. معلّم، ۱/۱۸۴).

استطراد را، گفتنی است:

آوردن شیخ بهائی - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - دو شعر میرزا مخدوم شریفی را در کشکول خود (همان ط.، همان ج، همان ص)، آنهم در بُحوحة آن کشاکشهای فرقه‌ای و زشتگوئیهای متقابل میرزا مخدوم متعصب سنی و برخی عالمان شیعی ایران، نمونه‌ای از تسامح مذهبی شیخ بزرگوار ما در برخورد با مخالفان است.

يك تصفح مصائب التواصب قاضي شوشتری - عليه الرحمة - بسنده است تا دانسته شود چه اندازه میرزا مخدوم و طرف مقابل او در داوری درباره یکدیگر بیرحمی‌ها کرده‌اند. حساسیتی که علی‌الخصوص برخی از تیرائیانیان ایران به میرزا مخدوم داشتند (و - علی ما بیالی - در أمثال تاریخ عباسی - روزنامه جلال منجم - بازتاب یافته است)، مثال‌زدنی است. آنگاه شیخ الإسلام تختگاه صفویان با این فراخ‌سینگی و بدور از غوغای عوام و عوام‌زدگان شعر چُنان «خصم» افراط‌پیشه‌ای را در کتاب خود به اسم و رسم می‌نگارد و نه چُنین کاری را نقطه ضعف ایستار مذهبی خویش قلم می‌دهد و نه از بداندیشی عوام پروا می‌کند. آفرین بر او!

۹۴. توبه آن / چُنین است در دستنوشته و نیز در معراج‌السعادة (ط. هجرت، ص ۶۷۳) که احتمالاً مأخذ پاچناری در نقل این مطلب بوده است.

۹۵. شایق / چُنین است در دستنوشته؛ لیک می‌دانیم که کاربرد واژه «شایق» به جای «مشتاق» و در این مقام، فصیح نیست.

تفصیل را، نگر: فرهنگ درست‌نویسی سخن، ص ۱۹۱؛ و: نظرات فی أخطاء المنشئین کرباسی، ۱/۲۴۸.

۹۶. احتمالاً پاچناری مطلب را از معراج‌السعادة ملاً احمد نراقی، و او از جامع‌السعادات پدرش، ملاً مهدی نراقی - رضوان الله علیهما -، نقل کرده است.

مرحوم ملاً مهدی نراقی در جامع‌السعادات نوشته است:

«و في الخبر: انّ الذنّب إذا أتبع بتمانية أعمال كان العفو مرجوًّا: أُرْبَعَةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْقُلُوبِ، وَ هِيَ: التَّوْبَةُ أَوْ الْعَزْمُ عَلَى التَّوْبَةِ، وَ حُبُّ الْإِقْلَاعِ عَنِ الذَّنْبِ، وَ تَخَوُّفُ الْعِقَابِ عَلَيْهِ، وَ رَجَاءُ الْمَغْفَرَةِ. وَ أُرْبَعَةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْجَوَارِحِ، وَ هِيَ: أَنْ تُصَلِّيَ عَقِبَ الذَّنْبِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ - تَعَالَى - بَعْدَهُمَا سَبْعِينَ عَقَبَ مَرَّةٍ وَ تَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ مِائَةَ مَرَّةٍ، ثُمَّ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ، ثُمَّ تَصُومَ يَوْمًا.

وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ: تُسَبِّغُ الْوُضُوءَ وَ تَدْخُلُ الْمَسْجِدَ وَ تُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ، وَ فِي بَعْضِهَا: تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ.»
(جامع‌السعادات، ۳/۸۵).

به هر روی، عباراتِ مرحوم پاچناری تقریباً مطابق گزارش معراج‌السعادة (ط. هجرت، ص ۶۷۳ و ۶۷۴) است.

۹۷. قرآن کریم: س ۴۲، ی ۳۰.
۹۸. قرآن کریم: س ۴۲، ی ۳۰.
۹۹. قرآن کریم: س ۴، ی ۴۸ و ۱۱۶.
۱۰۰. که / در دستنوشته مکرر نوشته شده است؛ و این بخش از دستنوشته به خط خودِ فاضلِ پاچناری است.
۱۰۱. قرآن کریم: س ۱۱، ی ۱۱۴.
۱۰۲. قرآن کریم: س ۱۳، ی ۲۲.
۱۰۳. قرآن کریم: س ۲۰، ی ۸۲.
۱۰۴. در کتاب شریف کافی آمده است:
- «عنه [أي عن محمد بن يحيى]، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ، بِيَاغِ الْأَرْزِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَمْ يَذَنْبْ لَهُ، وَالْمُؤْمِنُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ.» (الكافي، ط. غفاری، ۴۳۵/۲، «باب التوبة»، ح ۱۰).
- همچنین در عیون أخبار الرضا - علیه السلام - می‌خوانیم:
- «... بِهَذَا الْإِسْنَادِ [أي: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ الْبُغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَنَبَسَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قُبَيْصَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -] قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَمْ يَذَنْبْ لَهُ.» (ط. غفاری - مستفید، ۱۳۶/۲).
۱۰۵. شیشم / چنین است در دستنوشته به بیا دوم (به خط خودِ فاضلِ پاچناری).
۱۰۶. أبو القاسم ابن قولویه قمی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - در کتاب شریف کامل الزیارات (باب ۴۹، ح ۲) آورده است:
- «حَدَّثَنِي أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لِيَخْرُجَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقْدَسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ، فَإِذَا آتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: عَبْدِي! سَلْنِي أُعْطِكَ؛ أَدْعُنِي أُجِثَّكَ، أَطْلُبْ مِنِّي أُعْطِكَ، سَلْنِي حَاجَةً أَفْضَيْتَهَا لَكَ!
- قَالَ: وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْطِيَ مَا بَدَلَ.» (كامل الزيارات، ط. جعفری - غفاری، ص ۱۴۳؛ و: ط. قیومی، ص ۲۵۳ و ۲۵۴ - با اندکی تفاوت در ضبط -).
۱۰۷. این حدیث نبوی مشهور را ملاحظه فرمائید در: المجازات النبویة، ط. طه محمد الزینی، ص ۵۴، ش ۳۲؛ و: عوالی الدالی، ۵۴/۲، ش ۱۵۴، و ۲۲۴/۲، ش ۳۸؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت - علیهم السلام -، ۴۴۸/۷ - به نقل از عوالی و تفسیر قمی.
۱۰۸. قرآن کریم: س ۳، ی ۱۵۷.
۱۰۹. نزدیک / در دستنوشته - به خط خودِ پاچناری -: بزديك (ط).
۱۱۰. شیخ الطائفة طوسی - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفَ - در تهذیب الأحكام آورده است:
- «محمد بن الحسن الصفار، عن عبدالله بن المنبه، عن حسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن أبيه، عن آبائه - عليهم السلام - قال:

قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -:

لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللَّهِ:

أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ.

والثَّانِيَةُ: يَبْعَ رَأْسُهُ فِي حَجْرِ رَوْجَتَيْهِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَ تَمْسَحَانِ الْعُبَارِ عَنْ وَجْهِهِ تَقُولَانِ: مَرْحَبًا بِكَ وَ يَقُولُ هُوَ مِثْلَ ذَلِكَ لهُمَا.

وَالثَّالِثَةُ: يُكْسَى مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةِ.

وَالرَّابِعَةُ: يَبْتَدِرُهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ بِكُلِّ رِيحٍ طَيِّبَةٍ أَيُّهَا يَأْخُذُهُ مَعَهُ.

وَالْحَامِسَةُ: أَنْ يَرَى مَنْزِلَتَهُ.

وَالسَّادِسَةُ: يُقَالُ لِرُوحِهِ: اشْرُخْ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتَ.

السَّابِعَةُ: أَنْ يُنْظَرُ فِي وَجْهِهِ اللَّهُ وَأَنَّهَا لِرَاحَةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَ شَهِيدٍ.»

(تهذيب الأحكام، ط. خراسان، ۱۲۱/۶ و ۱۲۲).

این روایت نبوی با لختی تفاوت در ضبط، نیز آمده است در: روضة الواعظین، ط. منشورات الرضی (با مقدمه خراسان)، ص ۳۶۳؛ و: عوالی اللالی، ۱۸۲/۳ و ۱۸۳.

۱۱۱. الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ / حدیث نبوی است و به همین ریخت آمده است: السنن الکبریٰ بیهقی، ۴۴/۹؛ و: مسند الشهاب قضاعی، ۱۰۲/۱.

۱۱۲. فردایس الاعلیٰ / چنین است در دستنوشته - به خط خود پاچناری.

۱۱۳. مَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَيْ دَبَّتُهُ / درباره این عبارت که به عنوان حدیث قدسی شهرت یافته است در حواشی خویش بر رساله دیگری از پاچناری بشرح سخن گفته ایم (نگر: فقیه ربانی، ص ۷۸۳ و ۷۸۴) و در اینجا إعادة آن لازم نیست؛ خواهندگان خود بدان توضیحات درخواهند نگرینست.

در اینجا تنها می‌افزایم که از برای ملاحظه ریختهای از مأثوره مورد گفتگو، نیز نگر: شرح الأسماء ملأ هادی سبزواری، ۳۴/۱ و ۱۳۵ و ۲۴۹.

همچنین داوری محدث نوری را درباره آن نگر در: نقس الرحمن، ط. قیومی، ص ۳۳۱.

۱۱۴. این بیت را با اندک تفاوتی در ضمن چارانه‌ای در دیوان کبیر می‌یابیم:

با درد بساز چون دواي تو منم در کس منگر که آشنای تو منم

گر کشته شوی، مگو که من کشته شدم شکرانه بده که خونبهای تو منم

(کلیات دیوان شمس، ج نگاه، ۱۳۷۲/۲، ش ۱۱۶۸).

۱۱۵. در هامش دستنوشته عنوان دارد: «در ثبوت عصمت حضرت زینب خاتون - ع».

۱۱۶. این که طرح عقیده «عصمت» حضرت زینب - سلام الله علیها - چه پیشینه‌ای دارد، در خور کاوش و بررسی است.

به نظر نمی‌رسد که این عقیده بدین صورت نزد عالمان دیرین امامیه مطرح بوده باشد. علی‌رغم جلالت فوق‌العاده این بانوی بزرگوار و فضل و فضیلت شگفت‌انگیز او که از دیرباز مورد اذعان نخبگان عامه و خاصه بوده است، «عصمت» اصطلاحی مقوله‌ای است که در دائرة چهارده معصوم - علیهم السلام - مطرح بوده است.

به هر روی، با توجه به برداشتهای ویژه شماری از عالمان متأخر شیعه از پاره‌ای أدله نقلی، سخن از «عصمت» حضرت زینب - سلام الله علیها - نیز در برخی نوشتارها مطرح گردیده است. نکته‌ای که در این باره پیوسته باید به یاد داشت، این است که «عصمت» اصطلاحی چیزی است و گناه نکردن چیز دیگر. به عبارت روشن‌تر، ای بسا برخی از اولیای خداوند به مدد بصیرت و تقوایی که در خود می‌پرورند هیچگاه دست و دل به معاصی متعارف نیالایند و پاک از معصیت از جهان بروند، لیک این جز آن «عصمت» اصطلاحی و نگاهداشت ویژه الهی است که در حق معصومان - علیهم السلام - از آن سخن می‌رود.

چنان که دیده می‌شود، فاضل باچناری از قائلان به عصمت حضرت زینب - علیها السلام - است. مرحوم شیخ عبدالله مامقانی (ف: ۱۳۵۱ ه.ق.)، صاحب تنقیح‌المقال، را نیز علی‌الظاهر باید از قائلان به عصمت حضرت زینب - سلام الله علیها - قلم داد. چه درباره آن بزرگوار در تنقیح (ط. سنگی، ج ۳، فصل «نساء»، ص ۷۹) می‌نویسد:

«... ولو قلنا بعصمتها لم یکن لأحد أن ینکر إن کان عارفاً بأحوالها فی الطّفّف و ما بعده، کئیف ولولا ذلك لما حملها الحُسن - ع - مقداراً من ثقل الإمامة آیام مرض السّجّاد - ع - و ما أوصی إليها بجملة من وصابها و لما أنابها السّجّاد - ع - نیابة خاصّة فی بیان الأحکام و جملة أخرى من آثار الولاية...».

البته حق آنست که مرحوم مامقانی دلیل یقین‌آوری بر مدعای خویش اقامه نفرموده است. چنان که خود ایشان بلافاصله در روایتی از اكمال‌الذین صدوق و غیبت طوسی آورده‌اند، مروی است که مادر بزرگ حضرت حجت - علیه السلام - مورد وصیت امام معصوم - علیه السلام - قرار گرفته بود و شیعیان به آن بانوی بزرگوار رجوع کرده از او رهنمود می‌گرفتند (نگر: تنقیح، همان ج، همان ص)؛ وانگهی گمان نمی‌کنم این خصیصه و فضیلت آن بانوی بزرگوار را عالمی از علمای بزرگ شیعه دلیل عصمت ایشان نتواند دانست. همچنین اگر بنا باشد نیابت خاص از امام معصوم - علیه السلام - دلیل عصمت باشد، نائبان چهارگانه حضرت حجت - سلام الله علیه - نیز باید معصوم شمرده شوند؛ سخنی که مطلقاً میان نخبگان شیعه جایی نداشته و ندارد.

وانگهی تعبیر خود مرحوم مامقانی که می‌فرماید: «ولو قلنا بعصمتها...»، بروشنی گواهی می‌دهد که عقیده به عصمت حضرت زینب - سلام الله علیها - حتی در همین عصر اخیر نیز جزو باورهای پذیرفته و «استاندارد» امامیه نبوده است.

از دیگر قائلان به عصمت آن بانوی بزرگوار، مرحوم شیخ جعفر نقدی (ف: ۱۳۷۰ ه.ق.)، نویسنده کتاب زینب‌الکبری علیها السلام بنت الإمام أمير المؤمنين علی بن ابي طالب علیه السلام، است که در کتاب یاد شده (ص ۲۷ و ۵۹) از عصمت حضرت زینب - سلام الله علیها - سخن رانده و معتقد است که تأمل در آن نحوه سلوک و عبادت و انقطاع إلى الله که در آن حضرت بوده است جای تردید در عصمت او برجای نمی‌گذارد. مرحوم نقدی در این باره توضیحی نداده است (یا ما به توضیح او دست نیافته‌ایم) که عصمت را - که بالطبع در ما نحن فیهِ همان «عصمت» مصطلح معروف نزد متکلمان است - چگونه می‌توان از رهگذر استقراء و بررسی استقرائی به اثبات رسانید؟ خاصّه با توجه بدین که بنا بر بعضی تعالیم مأثور امامیه، عصمت خصیصه‌ای ظاهر نیست که مردمان بتوانند بدان پی بزنند و از همین روی در اثبات آن باید بر نص اعتماد کرد (نگر: بحار الأنوار، ۱۹۴/۲۵ ح ۵ - به نقل از معانی الأخبار - و ۱۹۹ و ۲۰۰ ح ۱۰ - به نقل از خصال -)

از دیگر قائلان، مرحوم سیّد نورالدین جزائری (۱۳۱۳-۱۳۸۴ ه.ق.)، نویسنده خصائص زینبیه، است که در کتاب یاد شده (ط. باقری بیدهدی، ص ۷۱ و ۷۲) خاطر نشان می‌کند:

«... عصمت را مراتبی است. مرتبه اعلای آن مخصوص اهل بیت محمدی - صلی الله علیه و اله و سلم - است؛ چنانچه آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [گواه است]. و چون علیا حضرت عقلیه خدر رسالت از طینت محمدیه و به مجاهده نفسانیه و ترک لذائذ حیوانیه مقامی تحصیل نموده بود از او تعبیر می‌شود به عصمت صغری، و لذا خود آن مخدره در بعضی احتجاجات خود اشاره به عصمت خود هم می‌فرماید.»

هرچند بیان مرحوم جزائری برای این طالب علم چندان وضوح نیافت و احتجاج مورد بحث را نیز ندانست کدامست، علی‌الظاهر عنایت آن مرحوم به مرتبه‌ای رفیع و عالی از پارسائی و پرهیزکاری است که در آن، شخص متقی از معاصی و حتی کثیری از مباحات کنار می‌گیرد و مستغرق در طاعت ربّانی می‌گردد. چنین مراتبی را درباره اولیائی که در زمره تلامذه تلامذه عقلیه بنی هاشم - سلام الله علیها - یند، می‌توان گمان برد تا چه رسد به آن سرایرده‌نشین طهارت و پارسائی. و البته این - چنانکه پیشتر نیز گفتیم - جز «عصمت» اصطلاحی متکلمان است.

از دیگر قائلان، مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی مسجدشاهی (۱۲۹۹-۱۳۹۳ ه.ق.)، نویسنده أساور من ذهب در احوال حضرت زینب - سلام الله علیها -، است که در کتاب یاد شده (تحقیق جهانبخش، ص ۴۳ و ۴۴) زیر سرنویس «عصمت زینب - علیها السلام -» می‌نویسد:

«روایتی در این معنی به نظر نرسیده، لیک در میان شیعه، شهرت تامی پیدا نموده؛ بلی، می‌توان گفت: این اشتها مؤیداً بالاعتبار که از تتبع حالات و مقامات و کمالات آن عقیده روزگار ظاهر می‌شود مؤیداً کلاً ذلک به پاره‌ای مقامات مقرون به قرینه صدق و اعتبار، کافیهست از برای ثبوت عصمت آن بضعه احمدی مختار - صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل الأیاط ما تعاقب الیل و النهار.»

در واقع مستند مرحوم نجفی مسجدشاهی، در این مقام، یکی اشتهاست میان شیعه - که باید گفت: بر فرض ثبوت، اشتهاوری است متأخر و علی‌الظاهر نزد قدام دیده نمی‌شود -، و دیگر نوعی استقراء و تتبع در احوال آن حضرت - که پیشتر نیز گفتیم که استناد بدان در مقام اثبات عصمت علی‌الظاهر بسنده نیست و با شیوه مختار سلف صالح و بعضی تعالیم روائی سابق‌الذکر ناهم‌آهنگ است.

از دیگر قائلان، محقق ذوفنون، مرحوم آیه‌الله علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی است که شاید به سبب پایگاه رفیعی که در علم کلام داشته، قول او از همه فضایی پیشگفته بیشتر مورد اعتنا باشد. آن مرحوم در فصل «نکاح» از فقه فارسی در بیان جواز ازدواج با مخالف می‌نویسد: «... و نیز ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین - علیه السلام - با خلیفه ثانی ازدواج کرد، و فرزندان بلافصلی حضرت فاطمه زهرا معصوم بودند و مشمول آیه تطهیر، و نسبت غصب یا تقیه در نکاح آنها خلاف عقل است...» (ص ۵۲۷).

ما را در این مقام با استشهداعلامه شعرانی به ازدواج دختر امیر مؤمنان با خلیفه ثانی کاری نیست؛ چه این خبر از لحاظ تاریخی مورد گفتگو است و بزرگانی چون شیخ مفید آن را قابل اعتماد نمی‌دانند. نظر ما به همان عصمت ام کلثوم است که ایشان بیان کرده و آنگاه طی قاعده‌ای مورد تصریح قرار داده است که: «فرزندان بلافصلی حضرت فاطمه زهرا معصوم بودند و مشمول آیه تطهیر.»

- باری، چنان که دیده می‌شود مُسْتَنَدِ مرحوم شَعْرَانِی در عصمتِ اُمِّ کَلثُوم و نیز زینب - علیهما السَّلام - آیه تطهیر است، حال آنکه شمولِ آیه تطهیر بر غیرِ حَسَنَیْن از فرزندانِ حضرت زهرا - سلام الله علیهم اجمعین - محلّ تأمل است (نیز سنج: پژوهشهای قرآنی علامه شعرانی، ۱۰۵۱/۳).
۱۱۷. سِرادِق / در دستنوشته قدری تیره و مخدوش گردیده است لیک گمان می‌کنم درست خوانده باشیم.
۱۱۸. چُنین قیاسی که پاچناری کرده است البتّه نزد عقل معتبر نیست و بدین قیاس نمی‌توان اثباتِ عصمت کرد.
۱۱۹. منصوص نبودنِ عصمتِ حضرتِ زینب - سلام الله علیها - را در اخبار و احادیث موجود، مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی مسجدشاهی - رحمة الله علیه - نیز که از قائلان به عصمتِ آن بانوی بزرگوار است، در اُساوَر من ذهب (تحقیق جهانبخش، ص ۴۳) مورد تصریح قرار داده.
۱۲۰. این روایت که آثارِ وَضْع و جَعَل از وَجَنَاتِ آن پیداست - و گویا از مناقبِ عَواِمِ پَسَنْدِی باشد که قُصَاصِ متأخّر بر ساخته‌اند -، در منابع معتبرِ قدیم به نظر نرسید.
- به گمانِ راقم این سطور، دستمایه پردازندگان این داستان زمینی ذهنی بوده است که از ماجرای تاریخی «رَدِّ الشَّمْسِ» و بعضی روایات داشته‌اند و آنچه را از آن نقلها انتزاع کرده و در ذهن خود کاسته و فزوده‌اند، بار دیگر بازپرورده و در قالبِ داستانی در بابِ حضرتِ زینب - سلام الله علیها - بازگو کرده‌اند.
- دور نیست آنچه از ظاهر روایتی چون روایتِ فضائلِ شهرِ رمضانِ صدوق دربارهٔ حضرتِ زهرا - سلام الله علیها - در ذهن برخی شیعیانِ غالی (یا: عامی، یا غالیِ عامی) نقش بسته است، ایشان را به ساختنِ چُنین داستانی سوق داده باشد.
- در بحار می‌خوانیم:
- «فضائل شهرِ رَمَضانِ لِلصَّدُوقِ: عن مُحَمَّدِ بنِ إِبراهیمِ بنِ إِسحاق، عن أَحمدِ بنِ مُحَمَّدِ الكُوفِیِّ، عن المنذرِ بنِ مُحَمَّد، عن الحسنِ بنِ عَلِیِّ الخِزَازِ، عن الرِّضا - عَلَیْهِ السَّلام - قال - فی حدیثِ طویلٍ -: کانتُ فَاطِمَةَ - عَلَیْهَا السَّلام - إِذا طلع هلال شهر رمضان یغلب نورها الهلال و یخفی، فاذا غابت عنه ظهر.» (بحار الأنوار، ۵۶/۴۳ ش ۴۹).
- (از برای اصلِ روایتِ طولانیِ موردِ نظرِ علامه مجلسی - رضوانُ الله علیه -، نگر: فضائل الأشهر الثلاثة، ط. عرفانیان، ص ۹۸ و ۹۹).
- خواننده دانشمند و خردووز، بی‌نیاز است از این تذکار که این روایت نیز البتّه بر فرضِ ثبوتِ صدور، لازم التّأویل است و ای بسا به بدفهمی یا تصرّفِ راوی دچار آمده باشد، ورنه التزام به معنای ظاهری آن خالی از اشکال نخواهد بود.
۱۲۱. گردن / در دستنوشته: کردند.
۱۲۲. در هامش دستنوشته عنوان دارد: «در این که مصیبتی که به حضرتِ زینب خاتون رسید به هیچ احدی نرسید».
۱۲۳. چه / چُنین است در دستنوشته. در اینجا «چه» به جای «چو» به کار رفته است و این در آن روزگاران کاربردی رایج بوده است.

کتابنامه برخی مآخذ پژوهش^(۱)

۱. الأربعون حديثاً الشيخ البهائي (أبوالفضائل محمد بن الشيخ حسين الجبعي العاملي / ف: ۱۰۳۰ ه.ق.)، تحقيق: أبو جعفر الكعبي، ط: ۲، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۲ ه.ق.
۲. أساور من ذهب در أحوال حضرت زينب - سلام الله عليها -، آية الله حاج شيخ مهدي نجفي اصفهاني (مسجدشاهی)، (۱۲۹۹-۱۳۹۳ ه.ق.)، تحقيق و تحشيه و تعليق: جوياء جهانيخش، ج: ۱، تهران: ساحت، ۱۳۸۴ ه.ش.
۳. الأمامي، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي و ابنه أبو علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق و تصحيح: بهراد الجعفري و علي أكبر الغفاري، ط: ۱، طهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۸۰ ه.ش.
۴. الأمامي، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (۳۸۵-۴۶۰ ه.ق.)، تحقيق: مؤسسة البعثة (قسم الدراسات الإسلامية)، ط: ۱، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۵. أمالي الشيخ الطوسي، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قدم له: السيد محمد صادق بحر العلوم، ج: ۲، ط: ۱، بغداد و النجف الأشرف: المكتبة الأهلية، ۱۳۸۴ ه.ق.
۶. أنوار البلاغة، محمد هادي بن محمد صالح مازندراني، به كوشش محمد علي غلامی نژاد، ج: ۱، تهران: مركز فرهنگي نشر قبله (با همكاري دفتر نشر ميراث مکتوب)، ۱۳۷۶ ه.ش.
۷. البداية و النهاية، أبو الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي (ف: ۷۷۴ ه.ق.)، حققه: علي شيري، ج: ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ ه.ق.
۸. البلد الأمين و الذرع الحصين، تقي الدين إبراهيم بن علي بن الحسن بن محمد العاملي الكفعمي (ف: ۹۰۰ ه.ق.)، قدم له و علق عليه: علاء الدين الأعلمي، ط: ۲، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۲۵ ه.ق.
۹. پژوهشهای قرآنی علامه شعرانی (رحمه الله) در تفاسیر مجمع البیان و...، به كوشش سيد محمدرضا غياثي کرمانی، ج: ۳، ج: ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ه.ش.
۱۰. تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدين أبو فيض السيد محمد مرتضى الحسيني الواسطي الزبيدي الحنفي (۱۱۴۵-۱۲۰۵ ه.ق.)، دراسة و تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۱. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، سيد علي قبي فيض الإسلام، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات فقيه، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۲. التفسير، أبو التضر محمد بن مسعود بن عباس السلمی السمرقندی المعروف ب: العياشي، وقف

۱. پوشیده نمائند که دسترس به پاره‌ای از منابع و مآخذ از رهگذر لوحهای فشرده رایانگی بوده است.

- على تصحيحه و تحقيقه و التعليق عليه: السيد هاشم الرسولی المَحَلّاتى، ٢ ج، طهران: المكتبة العلمیة الإسلامیة.
١٣. تفسير الألوسى، ٣٠ ج.
١٤. تفسير الثعلبى، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، مراجعة و تدقيق: نظير الساعدى، ط: ١، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٢٢ هـ.ق.
١٥. تفسير السمرقندى، أبو الليث السمرقندى (ف: ٣٨٣ هـ.ق.)، تحقيق: د. محمود مطرجى، بيروت: دارالفكر.
١٦. تفسير العياشى ← التفسير... العياشى...
١٧. تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق أحمد فريد، ط: ١، بيروت: دارالكتب العلمیة، ١٤٢٤ هـ.ق.
١٨. تنقيح المقال فى علم الرجال، الشيخ عبدالله الماقدانى، چاپ سنگى، النجف الأشرف: ١٣٥٢ هـ.ق.
١٩. جامع السعادات، المولى محمد مهدي التراقى (ف: ١٢٠٩ هـ.ق.)، حَقَّقَه و علَّق عليه: السيد محمد كلانتر، قدّم له: الشيخ محمدرضا المظفر، ط: ٣، ٣ ج، النجف الأشرف، جامعة النجف الدينيّة، ١٣٨٣ هـ.ق.
٢٠. الجامع الصحيح، أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيريّ النيشابوريّ، بيروت: دارالفكر.
٢١. الجواهر السيّية فى الأحاديث القدسيّة، الشيخ محمد بن الحسن بن عليّ بن الحسين الحرّ العاملىّ (ف: ١١٠٤ هـ.ق.)، بيروت: مؤسّسة الأعلمىّ للمطبوعات، ١٤٠٢ هـ.ق.
٢٢. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، الشيخ محمد حسن النجفى (ف: ١٢٦٦ هـ.ق.)، حَقَّقَه و علَّق عليه: عباس القوجانىّ، ط: ٢، طهران: دارالكتب الإسلامیة، ١٣٦٥ هـ.ش.
٢٣. الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة [عليه السلام]، الشيخ يوسف البحرانىّ (ف: ١١٨٦ هـ.ق.)، حَقَّقَه و علَّق عليه: محمد تقى الايروانىّ، قم: مؤسّسة النشر الإسلامىّ.
٢٤. خصائص زينيّه (ويزگيهاي حضرت زينب - عليها السلام)، سيد نورالدين جزائرى (١٣١٣-١٣٨٤ هـ.ق.)، تحقيق: ناصر باقرى بيدهندى، ج: ٢، قم: انتشارات مسجد مقدّس جمكران، ١٣٧٩ هـ.ش.
٢٥. الدّعواتِ راوندی ← سلوة الحزين.
٢٦. ديوان عراقى، فخرالدين إبراهيم همدانى متخلّص به عراقى، ج: ١، تهران: مؤسّسة انتشارات نگاه، ١٣٧٣ هـ.ش.
٢٧. ديوان سنا (مجموعه اشعار استاد علامه جلال الدين همایى)، به اهتمام دكتور ماهدخت بانو همایى، ج: ٣، تهران: مؤسّسة نشر هما، ١٣٦٧ هـ.ش.

۲۸. رباعیات ختام در منابع کهن، سیدعلی میرافضلی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲ ه.ش.
۲۹. روضة الواعظین، محمد بن الفتال التیسابوری (ف: ۵۰۸ ه.ق.)، قدم له: السید محمد مهدی السید حسن الخراسان، قم: منشورات الرضی.
۳۰. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سیدالساجدین - صلوات الله علیه -، السیدعلی خان الحسینی الحسنی المدني الشیرازی (۱۰۵۲-۱۱۲۰ ه.ق.)، تحقیق: السید محسن الحسینی الأملینی، ط: ۴، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۵ ه.ق.
۳۱. زینب الكبرى - علیها السلام - بنت الإمام أميرالمؤمنین علی بن أبی طالب - علیه السلام -، الشیخ جعفر الزبعی المعروف ب: التقدی، ط: ۱، قم: المكتبة الحیدریة، ۱۴۲۰ ه.ق. / ۱۳۷۸ ه.ش.
۳۲. سخنان منظوم أبوسعید أبوالخیر، سعید نفیسی، ج: ۲، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۵۰ ه.ش.
۳۳. سلوة الحزین (المعروف ب: الذعوات)، قطب الدین الزاوندی (أبوالحسین سعید بن هبة الله / ف: ۵۷۳ ه.ق.)، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي - علیه السلام -، ط: ۱، قم: ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۴. الشنن الكبرى، أبوبکر أحمد بن الحسين بن علی البیهقی (ف: ۴۵۸ ه.ق.)، ج: ۱۰، دارالفکر.
۳۵. شجرة الطوبی، محمد مهدی الحائری، ط: ۵، النجف الأشرف: منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۵ ه.ق.
۳۶. شرح الأسماء [الحسنی]، الحاج ملا هادی السبزواری، از روی چاپ سنگی، قم: مكتبة بصیرتی.
۳۷. شرح خطبة متین (شرح حدیث همّام)، علامه آخوندملا محمدتقی مجلسی، تصحیح و تحشیه: جویا جهانبخش، ج: ۲، تهران: انتشارات أساطیر، ۱۳۸۶ ه.ش.
۳۸. شرح دیوان المتنبی، عبدالرحمن البرقوقی، ج: ۴، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۹. الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، إسماعیل بن حمّاد الجوهري، تحقیق أحمد عبدالغفور عطار، ط: ۴، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ه.ق.
۴۰. الصحیفة السجّادیة الجامعة لأدعية الإمام السجّاد زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب - علیهم السلام - تحقیق و نشر: مؤسسه الإمام المهدي - علیه السلام - (بإشراف السید محمدباقر الموحّد الأبطحی الاصفهانی)، ط: ۱، قم: ۱۴۱۱ ه.ق.
۴۱. عوالی اللالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، محمد بن علی بن إبراهیم الأحسائی المعروف ب: ابن أبی جمهور، تحقیق مجتبی العراقي، ج: ۴، ط: ۱، قم: ۱۴۰۴ ه.ق.
۴۲. فرهنگ درست نویسی سخن، دکتر یوسف عالی عباس آباد، ج: ۱، تهران: سخن، ۱۳۸۵ ه.ش.
۴۳. فضائل الأشهر الثلاثة، الشیخ الصدوق (محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی)، تحقیق و إخراج: میرزا غلامرضا عرفانیان، ط: ۲، بیروت: دارالمحجّة البیضاء (و) دارالرسول الأکرم - صلی الله علیه و آله -، ۱۴۱۲ ه.ق.
۴۴. فقیه ربانی (مجموعه مقالات بزکداشت آیه الله میرزاعلی فلسفی - ره -)، به کوشش جمعی از

- فضلاي خراسان، ج: ١، قم: مؤسسه معارف إسلامي إمام رضا - عليه السلام -، ١٣٨٦ هـ.ش.
٤٥. فيض القدير (شرح الجامع الصغير)، محمد عبدالرؤوف المناوي، ضبطه و صححه: أحمد عبدالسلام، ط: ١، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ هـ.ق.
٤٦. قصص الأنبياء، أبوالفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي (٧٠١-٧٧٤ هـ.ق.)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، ج: ٢، ط: ١، دارالكتب الحديثه، ١٣٨٨ هـ.ق.
٤٧. كتاب الأمل - الأمل، ط: ١، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ هـ.ق.
٤٨. كامل الزيارات، أبوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه القمي (ف: ٣٦٨ هـ.ق.)، صححه و علّق عليه: بهراد الجعفي، بإشراف: علي أكبر الغفاري، ط: ١، طهران: نشر صدوق، ١٣٧٥ هـ.ش.
٤٩. كامل الزيارات، أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (ف: ٣٦٨ هـ.ق.)، تحقيق: جواد القيومي و لجنة التحقيق، ط: ١، قم: نشر الفقاهة، ١٤١٧ هـ.ق.
٥٠. كشف الغمّة في معرفة الأئمة [عليهم السلام]، أبوالحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي (٦٢٥-٦٩٢ هـ.ق.)، تحقيق: علي آل كوثر و علي الفاضلي، ج: ٤، ط: ١، قم: المجمع العالمي لأهل البيت - عليهم السلام -، ١٤٢٦ هـ.ق.
٥١. كليات ديوان أمير معزي نيشابوري، مقدّمه، تصحيح و تعليقات: محمدرضا قنبري، ج: ١، تهران: زوار، ١٣٨٥ هـ.ش.
٥٢. كليات ديوان شمس، مولانا جلال الدين محمد مشهور به مولوي، مطابق نسخه تصحيح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر، ج: ٢، ج: ٤، طهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ١٣٧٧ هـ.ش.
٥٣. كليات سعدی، به كوشش مظاهر مصفا - متن كامل ديوان شيخ أجل ...
٥٤. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي البهراني، فوري (ف: ٩٧٥ هـ.ق.)، ضبطه و فسّر غريبه: بكرى حياني، صححه و وضع فهارسه و مفتاحه: صفوة السقا، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ هـ.ق.
٥٥. گوهر مراد، ملا عبدالرزاق فياض لاهيجي، تحقيق: مؤسسه تحقيقاتي امام صادق - عليه السلام -، مقدّمه از: زين العابدين قرباني لاهيجاني، ج: ١، تهران: سايه، ١٣٨٣ هـ.ش.
٥٦. اللوامع الإلهية في المباحث الكلامية، جمال الدين مقداد بن عبدالله الأسدي الشيرازي الحلبي (ف: ٨٢٦ هـ.ق.)، تحقيق: آية الله الشهيد السيد محمد علي القاضي الطباطبائي، ط: ٢، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات إسلامي، ١٤٢٢ هـ.ق. / ١٣٨٠ هـ.ش.
٥٧. متن كامل ديوان شيخ أجل سعدي شيرازي، به كوشش دكتور مظاهر مصفا، بازخواني و ويرايش: أكرم سلطاني، ج: ١، تهران: انتشارات روزنه، ١٣٨٣ هـ.ش.
٥٨. المجازات النبوية، الشريف الرضي (ف: ٤٠٦ هـ.ق.)، بتحقيق و شرح: الدكتور طه محمد الزيني،

- قم: مکتبه بصیرتی.
۵۹. مجمع البحرين و ملتقى الثورين، أبو الحسن المرندی، چاپ سنگی.
۶۰. مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوایی، گردآوری و گزینش: الهام ملک‌زاده، ج: ۱، تهران: نوگل، ۱۳۸۵ ه.ش.
۶۱. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين - عليه السلام -، الحافظ رجب البُرسى، تحقيق السيد علي عاشور، ط: ۱، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ه.ق.
۶۲. المصباح، تقی‌الدین ابراهیم بن الحسن بن محمد العالمی الکفعمی (ف: ۹۰۰ ه.ق.)، صححه و أشرف علی طباعته: الشیخ حسین الأعلمی، ط: ۲، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ ه.ق.
۶۳. مصباح المتهجد، الشیخ الطوسی (شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی / ۳۸۵-۴۶۰ ه.ق.)، ط: ۱، بيروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ه.ق.
۶۴. مصیبت‌نامه، عطار نیشابوری، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۶ ه.ش.
۶۵. معانی الأخبار، شیخ صدوق (ابن بابویه)، با ترجمه عبدالعلی محمدی شاهرودی، ج: ۲، ج: ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ه.ش.
۶۶. معراج السعاده، ملا أحمد نراقی، ج: ۹، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۸۲ ه.ش.
۶۷. مناجات‌الهیات حضرت امیر - علیه السلام - ...، به کوشش علی أوجبی، ج: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۸ ه.ش.
۶۸. منطق الطیر، عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳ ه.ش.
۶۹. نظرات فی أخطاء المثنیین، ج: ۲، التجف: مطبعة الأداب، محمد جعفر الشیخ ابراهیم الکرباسی، ۱۴۰۳ ه.ق.
۷۰. نفس الرحمن فی فضائل سلمان (رض)، میرزا حسین الثوری (ف: ۱۳۲۰ ه.ق.)، تحقیق: جواد القیومی الجزه‌ای الاصفهانی، ط: ۱، طهران: مؤسسه الافاق، ۱۳۶۹ ه.ش. / ۱۴۱۱ ه.ق.
۷۱. النور المبين فی قصص الأنبياء و المرسلین، السید نعمه الله الجزائری، قدم له و علّق علیه: علاء‌الدین الأعلمی، ط: ۱، قم: ذوی القربی، ۱۳۸۴ ه.ش.
۷۲. هنجار گفتار - در فنی معانی و بیان و بدیع فارسی -، نصرالله تقوی، ج: ۲، اصفهان: فرهنگسرای اصفهان، ۱۳۶۳ ه.ش.
۷۳. یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج: ۳، ۱۰ ج، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ه.ش.